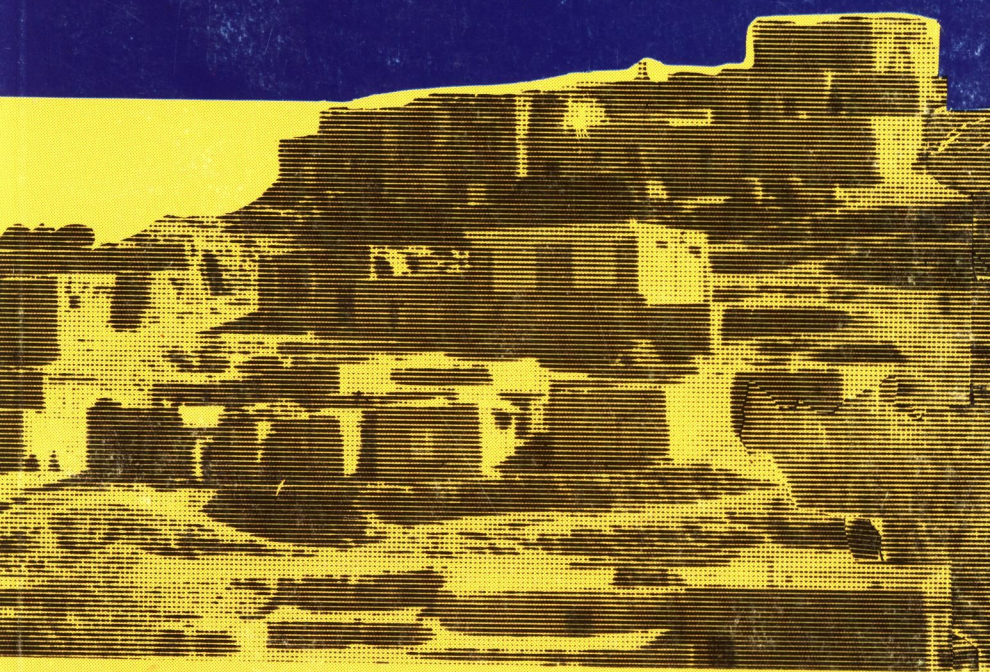


واژه‌نامه و گویش گاوکشک (Gavkošak)

تألیف و پژوهش از: سید حسن موسوی



دی ف د س ر آ ی گ
ط ح م آ و د ب ت م غ
ک ان ص ر ح ظ ر ی
ل ع ی ر ل ا ق ن



واژه‌نامه و گویش گاوکشک (Gavkošak)

تألیف و پژوهش از:
سید حسن موسوی



بسم الله الرحمن الرحيم



واژه‌نامه و گویش گاوکشک

- تألیف و پژوهش از: سید حسن موسوی □ حروفچینی: تهران طرح □ لیتوگرافی: پگاه
- چاپ: صهبا □ چاپ اول: ۱۳۷۲ □ تیراژ: سه هزار جلد
- ناشر: انتشارات نوید شیراز □ حق چاپ محفوظ است.
- دفتر شیراز تلفن: ۰۷۱-۲۶۶۶۲ □ صندوق پستی: ۷۱۳۶۵/۶۶۶
- دفتر تهران تلفن: ۸۹۵۹۴۵ □ فاکس ۲۶۶۶۲ (۰۷۱)

مقدمه

سپاس و ستایش ذات پاک پروردگار که حق ستایش او مافوق حد ستایشگر آن و نعمت‌های بی‌پایانش خارج از اندیشه و فکر شمارگران است و هم انسانها از احاطه بمقام شامخش عاجز و ناتوان، خداوندی که انسان را به خلعت خلیفه الهی مفتخر و مباهی ساخت و دل او را بنور عشق منور گردانید و آنرا نردبان رسیدن بکمال انسانیت قرار داد که اولین مرحله‌اش عشق بزادگاه و شرط اساسی آن ارج نهادن به آداب، رسوم و سنتهای دیرینه است، چه سعادتمندند افرادی که بهر موقعیت و مقامی که برسند دستخوش غرور و خودخواهی نشده و پیوند خود را با زادگاه خویش و سنتهای آن قطع ننموده و تحت هر شرایطی تلاش دارند که دین خود را ادا نموده و هرگز اصالت و زادگاه خویش را فراموش نمایند و تا این پیوند معنوی که در دل و جان آنها ریشه دوانیده همیشه پابرجا باشد و اکنون دوست کریم صاحب قلم و برادر صمیم جناب آقای دکتر سید حسن موسوی که از سادات جلیل‌القدر و روستازاده‌ای عاشق زادگاه خویش، با همه گرفتاریهای شغلی و دانشگاهی دامن همت بکمر زده و مدتی مدید پذیرای رنج و سختی شده تا آداب و رسوم و سنتهایی که می‌رفت بدست فراموشی سپرده شود، جانی تازه بخشید و آنرا بصورت کتابی در اختیار دوستداران قرار داد.

بنابر عشق و احترامی که به زادگاهم دارم و آداب و سنتهای دیرینه‌اش که براساس صداقت، صمیمیت و اصالت و تلاش گذشتگان پایه‌گذاری شده و در دلم مأنوس می‌باشد از زحمات ایشان صمیمانه سپاسگزاری می‌نمایم و توفیق روز افزونشان را در راه خدمت بخلق از خداوند منان خواستارم باشد تا آیندگان هم با خواندن این کتاب چنین راهی را ادامه دهند.

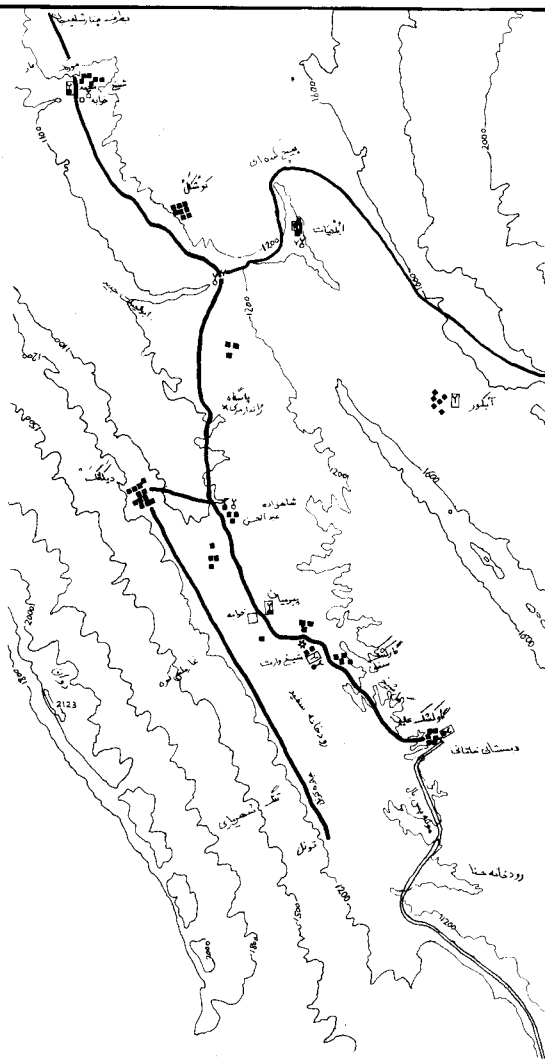
ضمناً از جناب آقای داریوش نویدگوئی مدیر محترم انتشارات نوید شیراز که در نشر این اثر ارزنده نهایت سعی و همکاری را مبذول داشته‌اند تشکر نمایم.

مهندس غلامرضا محمدی



- علامه
- == راه خاکی
 - راه آسفالت
 -  منطقه جنگلی
 - ☼ ☼ ☼ مشرق - آماره مسیر
 - ~~~~~ مسوئله های میزان
 - [] جنگل و بیشه
 - رودخانه فصلی
 - مدرسه - ساختمان
 - ☆ آبشار - غاریابی - کوهستان - زیر زمین





۷۳	فصل هفتم: اعضاء بدن
۸۳	فصل هشتم: خوراکیها و آشامیدنها - پوشاک
۹۱	فصل نهم: ابزار و وسائل مورد نیاز خانه
۹۷	فصل دهم: داستانها
۱۲۵	فصل یازدهم: واژه نامه
۱۴۱	تصاویر

مقدمه

مردم ایران در پهن دشتها، کویرها و کوههای این سرزمین با زبانها و گویشهای مختلفی سخن می‌گویند.

گونه‌گونی این گویشها و تنوع آن وقتی مشخص می‌شود که تمامی پژوهشگران با همت والای خود در این راه به گردآوری گویشهای محلی تلاش نمایند و به این وسیله بر غنای فرهنگ و ادب فارسی بیفزایند. البته گروهی معدود در این زمینه کارهایی انجام داده‌اند که نسبت به تنوع این گویشها بسیار ناچیز است. طی شصت سال گذشته پژوهشگران ایرانی قدمهایی در این راه برداشته‌اند که نتیجه پژوهش آنها نیز کم و بیش منتشر شده است. در میان پژوهشگران خارجی نیز چند نفری بر روی گویشهای نواحی فارس پژوهشهایی انجام داده‌اند. از جمله در سالهای اخیر آقای کوچی کامیوکا، ژاپنی که درباره گویش لاری تحقیق نموده است و کتاب وی تحت عنوان:

«مطالعات لارستانی، به فارسی و انگلیسی در سال ۱۳۵۸ در ژاپن منتشر شده است و دیگر پژوهشگری آمریکائی است که وی نیز درباره گویش سیوندی پژوهش نموده که هنوز نتیجه مطالعاتش انتشار نیافته است.

از میان سایر نواحی فارس واژگان شیراز، کازرون، زرقان، جهرم، لار و

آباده گردآوری شده است اما در نتیجه بررسی گویش به طریق علمی چندان کار مهمی انجام نگرفته است. وقتی می‌بینیم که پژوهشگران خارجی نسبت به گویش نقاط مختلف فارس آنچنان علاقه نشان می‌دهند، به قول معروف: «اگر خاموش بنشیني گناه است». بنابراین هرچه زودتر باید دست به این کار مهم شد و چه به صورت گروهی و یا دولتی در انجام آن کوشش نمود چون دیر یا زود تنها پیرمردان و پیرزنانی که وارث این گویشها هستند درمی‌گذرند و گنجینه غنی و ارزشمند فرهنگ عامه ایران را با خود به دیار خاموشان می‌برند.

در پی این اندیشه و پس از تجربیاتی که با چاپ کتاب، «آداب و رسوم...» به دست آورده بودم، شروع به گردآوری فرهنگ واژگان و بررسی علمی دستگاههای فعلی گویش مردم قریه گاوکشک Gävkošk نمودم.

این قریه یکی از قراء بخش کوهمره نودان (Nodān) است که در حدود یکصد کیلومتری جنوب غربی شیراز، در سرراه شیراز به کازرون و پس از گذشتن از دشت ارژن و تنگ ابوالحیات واقع است. طبق سرشماری عمومی سال ۱۳۶۵ کشور، دارای ۱۵۵ خانوار و ۸۵۰ نفر جمعیت می‌باشد.

سه منطقه در فارس بنام کوهمره مشهور است. کوهمره نودان، جروق Jaruq سرخی sorxi که از جنوب شیراز تا فیروزآباد، گره، فراشبند، کازرون و چنار شاه‌یجان (قائمیه) را در بر می‌گیرند. این مناطق عموماً کوهستانی و دارای راههای صعب‌العبور است قسمتی از آنها در ناحیه سردسیری و قسمتی در ناحیه گرمسیری واقع گردیده‌اند.

جمعیت کل هر سه ناحیه کوهمره طبق سرشماری عمومی سال ۱۳۶۵ کشور ۴۶۹۸۵ نفر است.^۱

سابقه تاریخی محل

ابن بلخی در فارسنامه، مرغزار دشت ارژن را از جمله مرغزارهای معروف فارس می‌داند. او می‌نویسد:

«مرغزار دشت ارژن، این مرغزاری بر کنار بحیره ارژن است و بیشه است و معدن شیر، طول آن ده فرسنگ در عرض یک فرسنگ».^۲
در فارسنامه ناصری آمده است:

«... قریه گاوکشک سه فرسخ و نیم میانه شمال و مشرق کازرون است...»^۳ و در مملکت فارس شش محال را کوهمره گویند. کوهمره پشت کوه، کوهمره جروق، کوهمره شکان، این سه محال از توابع کازرون است و کوهمره صیمکان و کوهمره کهکیلویه و بلوک کوهمره شکفت که از سردسیر فارس، میانه مغرب و جنوب شیراز است. درازای آن از چنار سوخته تا کودیان هفده فرسخ، پهنای آن از خانه خویس تا کوزرگ پنج فرسخ محدود است. از مشرق به بلوک سیاخ و نواحی حومه شیراز و بلوک اردکان و نواحی ممسنی و از سمت مغرب به نواحی کازرون و بلوک جره و از جانب جنوب به بلوک فراشبند و باز به نواحی جره، تمام این بلوک در کوهستان برف‌نشین افتاده است. چشمه‌های شیرین و رودخانه‌های گوارا دارد و اگرچه بیشتر این بلوک در جانب جنوب شیراز است و باید هوای آن به اسباب آسمانی، گرمتر از شیراز باشد لیکن به سبب بلندی نواحی آن از صحرای شیراز به چندین مرتبه سردتر است».^۴
سپس فسائی ادامه می‌دهد:

«... زمین کشت کار این بلوک کم است و در کنار رودخانه‌ها برنج و گندم

۲- فارسنامه ابن بلخی، به تصحیح گای لسترنج و رینولد آلن نیکلسون، دنیای کتاب، ص ۱۵۴

۳- میرزا حسن فسائی، فارسنامه ناصری، انتشارات سنائی، ص ۲۵۴

۴ همان کتاب، ص ۲۸۰

می‌کارند و کوهستان کوهمره سرخی جنگلهائی از درخت بلوط و بن و بادام کوهی دارد و هیزم و زغال شهر شیراز را از کوهمره می‌آورند و معیشت اهالی آن از مویز و دوشاب انگوری و انجیر خشک است که در بساتین دیمی به‌عمل آورده می‌شود.^۵

فرصت‌الدوله در کتاب آثارالعجم از خانه زنیان، دشت ارژن، کتل پیرزن، کتل دختر و قریه کلانی و عبدوئی که جز خانه زنیان بقیه در منطقه کوهمره نودان قرار دارند نام می‌برد.
و چنین می‌نویسد:

«... دشت ارژنه نیز سرد است، قریب دویست نفر جمعیت دارد، حاصل آن گندم و جو است. در سمت شمال آن دشت کوهی است به نهایت مرتفع و صاف، در دامان آن کوه اشجار بسیار از قبیل بید و اهر و چنار و غیره و ذالک...»
وی سپس ادامه می‌دهد:

«... وقتی از اوقات ابوشجاع عضدالدوله به دشت ارژنه از برای اصطیاد [شکار کردن] رفته بود و ابوالطیب ملازم خدمتش بوده در آنجا اشعار بسیار گفته بود از جمله:

سقیاً لدشت الارژن الطوال بین المروح الفیح والایال
محاور الخنزیر والریبال زافی الخنائص من الاشبال
مستشف الدب علی الغزال مجتمع الاضداد ولاشکال^۶
وی در ادامه می‌نویسد:

«...از دشت ارژنه گذشته سه فرسنگ آمده به کاروانسرای میان کتل

۵- همان کتاب، همان صفحه

۶- آثارالعجم، فرصت‌الدوله شیرازی، چاپخانه هنر، انتشارات فرهنگسرا، ۱۳۶۲، ص

رسیدم... راهی بس صعب و سخت تمام سربالا و پیچ‌اندرپیچ... که این اشعار فرخی به مناسبت نیکو است.

رهی که دیو دراوگم شده به وقت زوال چو مرد کم‌بین در تنگ‌بیشه وقت سحر
دراز‌تر ز غم مستمند سوخته دل کشیده‌تر ز شب دردمند خسته جگر
هوای آن دژم و باد آن چو دود جحیم زمین آن سیه و خاک آن چو خاکستر
همه درخت و میان درخت خار گشن نه خار بلکه سنان خلنده و خنجر
نه مرد را سر آن کاندرا آن نهادی پای نه مرغ را دل آن کاندرا آن گشادی پر^۷

قریه گاوکشک

قریه گاوکشک که محل مورد تحقیق در این کتاب است در ۲۵ کیلومتری غرب کتل پیرزن و ۱۲ کیلومتری شرق جاده آسفalte شیراز - کازرون قرار دارد. این قریه را به نامهای کوشک‌گاه (kuškgāh) و کوچگاه (kučgā) نیز می‌نامند. شاید این قریه در مسیر حرکت پادشاهان ساسانی قرار داشته و نسبت به سایر نقاط، محل خوش آب و هوایی بوده است که آنها مدتی در آنجا توقف می‌کرده‌اند و بدینجهت آن را کوشک‌گاه گفته‌اند.^۸

نام این قریه (گاوکشک) در هیچ‌یک از متون پیش از فارسنامه و آثارالعجم نیامده است و احتمال دارد که قبل از قرن هفتم و هشتم نام دیگری می‌داشته است.

عده‌ای از مردم محل معتقدند که نژاد مردم کوهمره نودان از نژاد مردم

۷- همان منبع، ص ۲۷۶

۸- گاوکشک در ۳۰ کیلومتری شمال غربی ویرانه‌های شهر بیشاپور، یکی از پایتخت‌های ساسانی (شاپور اول) قرار دارد. در نزدیکی این قریه آثار جاده‌ای از دوره ساسانی باقی است که امروز به راه «دکونک» معروف است. این جاده در دوره ساسانیان، شهر بیشاپور را به استخر و تخت جمشید متصل می‌کرده است.

کوفه می‌باشد، زیرا پس از واقعه کربلا و خروج مختار ثقفی، عده‌ای از اهالی کوفه به ایران مهاجرت کرده و در این منطقه که ناحیه‌ای کوهستانی است پناه گرفته‌اند. یکی از سران این مهاجران عبدالله نامی بوده است که در محل امروزی گاوکشک ساکن می‌شود و بنای قریه‌ای می‌گذارد که امروز به «گاوکشک» معروف است. به عقیده اهالی، عبدالله همان کسی است که هنگام ورود ابن زیاد به کوفه به گمان اینکه تازه وارد امام حسین (ع) می‌باشد دستور می‌دهد جلو پای ابن زیاد گاو بکشند که از آن به بعد به عبدالله گاوکش معروف می‌شود و این قریه به مناسبت نام عبدالله گاوکش به «گاوکشک» معروف شده است. این نظریه نمی‌تواند هیچ پایه علمی داشته باشد.

در پنج کیلومتری مانده به قریه گاوکشک امامزاده‌ای به نام «امامزاده ابوالحسن» قرار دارد که بسیار مورد احترام اهالی است. در سمت شرقی این امامزاده گورستانی کهن وجود دارد. هنگامی که در سال ۱۳۶۵ به همراهی آقای دکتر طاووسی سفری به گاوکشک نمودیم این گورستان مورد توجه ایشان قرار گرفت پس از ساعاتی بررسی و تفحص به سنگ گورهائی در این قبرستان برخوردیم که می‌تواند نتیجه بررسی بر روی آنها ما را در یافتن وجه تسمیه گاوکشک یاری نماید. در یکی از مجموعه سنگهای مزبور که تقریباً به شکل گهواره ساخته شده است نامی مورد توجه قرار گرفت و آن نام «محمود شاه گاوکش» بود که بنا به نظر آقای دکتر طاووسی می‌تواند نام گاوکشک، اسم نسبتی باشد به محمود شاه مزبور، البته لازم به یادآوری است که تاریخ این سنگ و دیگر سنگ گورهایی که اطراف آن قرار دارند همه مربوط به خانواده محمود شاه است و تاریخ قرن هفتم را دارند^۹ که احتمالاً در اثر هجومی ناگهانی یا جنگ

۹- آقای دکتر طاووسی مقاله‌ای در این زمینه در دست تهیه دارد و تلاش می‌نماید که شخصیت‌های تاریخی این اشخاص را به دست آورد و سپس نظر کلی خود را عرضه دارد.

مذهبی، این تعداد از خانواده محمود شاه به شهادت رسیده‌اند و چون محمود شاه بسیار مورد توجه اهالی بوده نام قریه را که (احتمالاً) قبلاً چیز دیگری بوده به گاوکشک تبدیل کرده‌اند. یادآوری این مطلب نیز ضروری است که تمام اعضای خانواده محمود شاه که شهید و در آنجا دفن شده‌اند شیعه اثنی عشری (یا زیدی) بوده‌اند و این مطلب از نوشته‌های روی سنگ گورها مشخص می‌شود.

سید حسن موسوی

نشانه‌هایی که در آوانویسی واژگان بکار رفته است.

a	فتحه			t ,	ط
ä	فتحه کشیده	J	ج	t ,,	ظ
ā	آ			C	ع
		č	چ	c	عـ
e	کسره	h.	ح	γ	غ
ë	کسره کشیده	x	خ	f	ف
ē	یاء مجهول	d	د	q	ق
o	ضمه	d'	ذ	k	ک
ö	ضمه کشیده	r	ر	g	گ
ō	واو مجهول	z	ز	l	ل
l	یاء مجهول	ž	ژ	m	م
u	واو معروف	s	س	n	ن
b	ب	š	ش	v	و
p	پ	š	ص	h	هـ
t	ت	ž	ض	y	ی

فصل اول:

دستگاه فعلی

۱- صرف ماضی (در فعل لازم)

۱-۱- ماضی ساده از مصدر گفتن: go

برای ساختن ماضی ساده از ماده ماضی این فعل (go) با افزودن شناسه‌های منفصل eš, et, om (در مفرد) و Šu, tu, mu (در جمع) استفاده می‌گردد. در این فعل شناسه‌ها به پایان ماده فعل نچسبیده‌اند بلکه به شکل ضمایر منفصل پیش از ماده فعل می‌آید.

مفرد:	جمع:
om go : گفتم	mu go : گفتیم
et go : گفتی	tu go : گفتید
eš go : گفت	šu go : گفتند

۱-۲- ماضی استمراری از مصدر گفتن go: (فعل لازم)

در صرف استمراری فعل go نیز ضمایر منفصل mu-tu-šu, om-et-eš پیش از mi که نشانه استمرار می‌باشد و پیش از go ماده فعل قرار می‌گیرد:

مفرد:	جمع:
om mi go : می گفتم	mu mi go : می گفتیم
et mi go : می گفتی	tu mi go : می گفتید
eš mi go : می گفت	šu mi go : می گفتند

۳-۱- ماضی نقلی از مصدر گفتن go: (فعل لازم)

ماضی نقلی از ماده go، از شکل اسم مفعول فعل: gofta به اضافه ضمایر منفصل om، et، eš (مفرد) و mu، tu، šu (جمع) که در آغاز اسم مفعول قرار می گیرد، ساخته می شود:

مفرد:	جمع:
om gofta : گفته ام	mu gofta : گفته بودیم
et gofta : گفته ای	tu gofta : گفته بودید
eš gofta : گفته است	šu gofta : گفته بودند

۴-۱- ماضی بعید از مصدر گفتن go: (فعل لازم)

ماضی بعید مانند ماضی نقلی ساخته می شود بجز این که پس از اسم مفعول در هر شش صیغه bi (بود) افزوده می شود.

مفرد:	جمع:
om-goftabi : گفته بودم	mu-goftabi : گفته بودیم
et-goftabi : گفته بودی	tu-goftabi : گفته بودید
eš-goftabi : گفته بود	šu-goftabi : گفته بودند

۲- صرف مضارع (در فعل لازم)

۲-۱- مضارع (وجه اخباری) از مصدر گفتن g: (فعل لازم)

این فعل از ماده مضارع g با افزودن شناسه‌های u، ey، am (مفرد) و um، en، in (جمع) به آن و mi علامت استمرار بر سر تمام صیغه‌ها ساخته می‌شود.

مفرد:	جمع:
می‌گویم : mi gam	می‌گوئیم : mi gum
می‌گویی : mi gēy	می‌گوئید : mi gin
می‌گوید : mi gu	می‌گویند : mi gen

۲-۲- فعل مضارع (وجه التزامی) از مصدر گفتن g:

این فعل از ماده مضارع g با افزودن شناسه‌های u، ēy، am (مفرد) و um، en، in (جمع) و پیشوندهای فعلی be و bo ساخته می‌شود.

پیشوند be در اول شخص و دوم شخص مفرد و در دوم شخص و سوم شخص جمع یکسان است. اما در سوم شخص مفرد و اول شخص جمع به شکل bo می‌آید.

مفرد:	جمع:
بگویم : be g-am	بگوئیم : bo g-um
بگویی : be g-ēy	بگوئید : be g-in
بگوید : bo g-u	بگویند : be g-en

۲-۳- مستقبل از ماده مضارع g:

این فعل با افزودن sa که اصلاً ضمیر سوم شخص غایب می‌باشد (او = در فارسی) بر سر شش صیغه مضارع وجه اخباری و به دنبال آن mi نشانه استمرار

ساخته می‌شود. این نوع کاربرد در افعال متعدی نیز صدق می‌کند.

مفرد:

جمع:

خواهم گفت : ša-mi-g-am

خواهیم گفت : ša-mi-g-um

خواهی گفت : ša-mi-g-ey

خواهید گفت : ša-mi-g-in

خواهد گفت : ša-mi-g-u

خواهند گفت : ša-mi-g-en

که با افزودن شناسه‌های u - ēy-am در مفرد و en - in - um در جمع، دیگر کسرۀ پایانی ماده فعل حذف می‌گردد.

۲-۴- مستقبل (آینده) از مصدر گفتن go:

۲- این فعل از شش وجه خواستن (ma) [فقط در مضارع به این شکل می‌آید] به اضافه be در اول شخص و دوم شخص مفرد و سوم شخص جمع و به شکل bo در سوم شخص مفرد و اول شخص جمع و ریشه g و شناسه‌های خاص u ، ēy ، am (مفرد) و en ، in ، um (جمع) ساخته می‌شود.

مفرد:

جمع:

omma-be-g-am : می‌خواهم بگویم

muma-bo-g-um : می‌خواهیم بگوئیم

et ma-be-g-ēy : می‌خواهی بگوئی

tuma-be-gin : می‌خواهید بگوئید

eš ma-bog-u : می‌خواهد بگوید

šu ma-be-g-en : می‌خواهند بگویند

۲-۵- فعل امر از مصدر گفتن go: (فعل لازم)

امر حاضر:

امر غائب:

bo go : بگو

ša bogo : به او بگو

be gin : بگوئید

šuva bogo : به آنها بگو

۳- صرف فعل خوردن (xardan) (فعل متعدی)

۳-۱- ماضی ساده

برای ساختن این فعل، شش صیغه ضمائر منفصل eš ، et ، om (مفرد) و šu ، tu ، mu (جمع) بر سر xa ماده فعل می‌افزاییم، ماده xa در شش صیغه تغییری نمی‌کند.

مفرد:	جمع:
om-xa : خوردم	mu-xa : خوردیم
et-xa : خوردی	tu-xa : خوردید
eš-xa : خورد	šu-xa : خوردند

۳-۲- ماضی استمراری از مصدر (xardan):

صرف ماضی استمراری عیناً مانند ماضی ساده است با این تفاوت که بعد از شناسه‌ها (ضمایر منفصل) نشانه استمرار (mi) افزوده می‌شود.

امر حاضر:	امر غائب:
om-mi-xa : می‌خوردم	mu-mi-xa : می‌خوردیم
et-mi-xa : می‌خوردی	tu-mi-xa : می‌خوردید
eš-mi-xa : می‌خورد	šu-mi-xa : می‌خوردند

۳-۳- ماضی نقلی از مصدر خوردن (xardan)

ماضی نقلی از صورت اسم مفعول (xarda) به اضافه ضمائر منفصل om ، eš ، et (مفرد) šu ، tu ، mu (جمع) که بر سر آن می‌آید، ساخته می‌شود.

مفرد:	جمع:
om-xarda : خورده‌ام	mū-xarda : خورده‌ایم
et-xarda : خورده‌ای	tū-xarda : خورده‌اید
eš-xarda : خورده است	šū-xarda : خورده‌اند

۴-۳- ماضی بعید از مصدر خوردن (xardan)

فعل ماضی بعید از صورت اسم مفعول فعل (xarda) به اضافه فعل کمکی bi که در تمام صیغه‌ها یکسان بکار می‌رود همراه با ضمائر منفصل eš ، et ، om (مفرد) و šu ، tu ، mu (جمع) ساخته می‌شود.

مفرد:	جمع:
om-xarda-bi : خورده بودم	mu-xarda-bi : خورده بودیم
et-xarda-bi : خورده بودی	tu-xarda-bi : خورده بودید
eš-xarda-bi : خورده بود	šu-xarda-bi : خورده بودند

۴-۲- مضارع (فعل متعدی)

۴-۱- مضارع التزامی از مصدر خوردن (xardan)

این فعل از شکل اسم مفعول (xarda) به اضافه پسوند bu (باشد) که در همه صیغه‌ها یکسان است به همراه ضمائر منفصل ساخته می‌شود.

مفرد:	جمع:
om-xarda-bū : خورده باشم	mu-xarda-bū : خورده باشیم
et-xarda-bū : خورده باشی	tu-xarda-bū : خورده باشید
eš-xarda-bū : خورده باشد	šu-xarda-bū : خورده باشند

۲-۴- مضارع مستمر از مصدر (xardan) از ماده xor (فعل متعدی)

این فعل از ماده مضارع xor به اضافه شناسه‌های u ēy am (مفرد) و en -in ، um (جمع) و نشانه استمرار (mi) در آغاز صیغه‌ها ساخته می‌شود در سوم شخص مفرد r از ماده فعل حذف می‌شود.

مفرد:	جمع:
mi-xoram : می خورم	mi-xorum : می خوریم
mi-xorēy : می خوری	mi-xorin : می خورید
mi-xu : می خورد	mi-xoren : می خورند

۳-۴- مضارع التزامی (مستقبل) از مصدر خوردن (xardan)

در این فعل صیغه‌های شش‌گانه خواستن: ešma ، etma ، omma (مفرد) šuma ، tuma ، muma (جمع) همراه با ماده مضارع فعل xor (boxor) به اضافه شناسه‌ها می‌آیند.

مفرد:	جمع:
omma boxoram : می خواهم بخورم	muma boxorum : می خواهیم بخوریم
etma boxorēy : می خواهی بخوری	tuma boxorin : می خواهید بخورید
ešma boxu : می خواهد بخورد	šuma boxoren : می خواهند بخورند

(در سوم شخص مفرد xor به xu تغییر شکل می‌یابد)

۵- صرف فعلی دیگر: (ماضی - متعدی)

۱-۵- ماضی ساده از مصدر (zadan) (با d نوک زبانی یا نوک دندانی)

این فعل بدون شناسه و از ریشه za به جای zad فارسی و افزودن ضمائر منفصل eš ، et ، om (مفرد) و šu ، tu ، mu (جمع) ساخته می‌شود. ریشه (ماده)

za بدون هیچگونه تغییری در تمام شش صیغه تکرار می‌شود.

مفرد:	جمع:
om-za : زدم	mū-za : زدیم
et-za : زدی	tū-za : زدید
eš-za : زد	šu-za : زدند

۲-۵- ماضی استمراری از مصدر zadan

در این فعل ماده za به جای zad (ماده ماضی) بکار می‌رود و ضمائر منفصل om ، et ، eš (مفرد) و mu ، tu ، šu (جمع) و بر سر آن mi استمرار می‌آید.

در تمام صیغه‌های ماده za بدون هیچگونه تغییری مانند صورت ماضی ساده می‌آید.

مفرد:	جمع:
om-mi-za : می‌زدم	mu-mi-za : می‌زدیم
et-mi-za : می‌زدی	tu-mi-za : می‌زدید
eš-mi-za : می‌زد	šu-mi-za : می‌زدند

۳-۵- ماضی التزامی از مصدر zadan

صورت اسم مفعول فعل (zada) به اضافه صیغه‌های bu ، bēy ، bam (مفرد) ben ، bin ، būm (جمع) و ضمائر منفصل om ، et ، eš (مفرد) و mu ، tū ، šū (جمع) پیش از صورت اسم مفعول بکار می‌رود.

مفرد:	جمع:
om-zada-bam : زده باشم	mu-zada-būm : زده باشیم
et-zada-bēy : زده باشی	tu-zada-bin : زده باشید
eš-zada-bu : زده باشد	šu-zada-ben : زده باشند

۴-۵. ماضی بعید از مصدر zadan (فعل متعدی)

این فعل از صورت اسم مفعول فعل (zada) به اضافه bi (بودن) که در تمام صیغه‌ها تکرار می‌شود و با آوردن ضمایر منفصل پیش از صورت اسم مفعول ساخته می‌شود.

مفرد:	جمع:
om-zada-bi : زده بودم	mu-zada-bi : زده بودیم
et-zada-bi : زده بودی	tu-zada-bi : زده بودید
eš-zada-bi : زده بود	šu-zada-bi : زده بودند

۶. مضارع (فعل متعدی)

۱-۶. مضارع اخباری از مصدر zadan

این فعل نیز از ماده مضارع به اضافه شناسه‌های مربوطه تشکیل می‌شود که در سوم شخص مفرد i می‌آید و mi نشانه استمرار بر سر همه صیغه یکسان می‌آید.

مفرد:	جمع:
mi-zanam : می‌زنم	mi-zan-ūm : می‌زنیم
mi-za-nēy : می‌زنی	mi-zanin : می‌زنید
mi-zi : می‌زند	mi-zan-en : می‌زنند

۶-۲- مضارع التزامی از مصدر zadan (متعدی)

این فعل از ماده مضارع فعل: zan به اضافه شناسه‌های ey، am، um و in، en (جمع) ساخته می‌شود و در سوم شخص مفرد مانند مضارع اخباری "i" می‌آید. [توجه: در جاهای دیگر a و u آمده است آیا اینها صورت تقویت شده واکه‌های پیشین خود نیستند؟]

مفرد:	جمع:
be-zan-am : بزنم	be-zan-um : بزنیم
be-zan-ēy : بزنی	be-zan-in : بزنید
be-zi : بزند	be-zan-en : بزنند

۶-۳- مستقبل از مصدر zadan (فعل متعدی)

این فعل از افعال کمکی خواستن در صورت ششگانه خود: etma، omma، ešma (مفرد) šuma، tuma، muma (جمع) به اضافه ماده مضارع zan و شناسه‌های مربوطه: ey، am، i (مفرد) و in، um، en (جمع) ساخته می‌شود که در سوم شخص باز هم مانند مضارع اخباری و التزامی i آمده است.

مفرد:	جمع:
omma-be-zanam : می‌خواهم بزنم	mu-ma-bezanum : می‌خواهیم بزنیم
etma-be-zanēy : می‌خواهی بزنی	tuma-bezanin : می‌خواهید بزنید
ešma-be-zi : می‌خواهد بزند	šuma-bezanen : می‌خواهند بزنند

۷- صرف فعل رفتن (فعل لازم)

۷-۱- ماضی ساده از مصدر رفتن (eštan)

این فعل از ماده ešt که بجز در اول شخص و سوم شخص مفرد به صورت ešta آمده است به اضافه شناسه‌های m ، ēy . (مفرد) و en ، in ، um ، (جمع) ساخته می‌شود. در این فعل ماضی، شناسه‌ها مانند فارسی دنبال ماده فعل آمده است.

مفرد:	جمع:
ešta-m : رفتم	ešt-um : رفتیم
ešt-ēy : رفتی	ešt-in : رفتید
ešta : رفت	ešt-en : رفتند

۷-۲- ماضی استمراری از مصدر رفتن (eštan) (لازم)

این فعل عیناً مانند ماضی ساده صرف می‌شود به اضافه mi استمرار که در آغاز ماده می‌آید تنها e (ešta) حذف شده است.

مفرد:	جمع:
mišta-m : می‌رفتم	mišt-um : می‌رفتیم
mišt-ēy : می‌رفتی	mišt-in : می‌رفتید
miš-u : می‌رفت	mišt-en : می‌رفتند

۷-۳- ماضی التزامی از مصدر رفتن (eštan) (لازم)

این فعل نیز از ماده ešta به اضافه افعال کمکی bu ، bēy ، bam (مفرد) و ben ، bin ، bum (جمع) ساخته می‌شود.

مفرد:	جمع:
ešta-bam : رفته باشم	ešta-bum : رفته باشیم
ešta-bēy : رفته باشی	ešta-bin : رفته باشید
ešta-bu : رفته باشد	ešta-ben : رفته باشند

۴-۷- ماضی بعید از مصدر رفتن (eštan) (لازم)

برای ساختن ماضی بعید از صورت اسم مفعول فعل (چنانکه در فارسی) با افزودن صیغه‌های شش‌گانه bid (بود) استفاده می‌شود.

توضیح: چنانکه در فارسی صیغه سوم شخص مفرد بود بدون افزودن هیچ شناسه‌ای به فعل مورد نظر استفاده می‌شود در این گویش نیز تنها از ریشه bi بدون d نشانه ماضی بکار می‌رود.

مفرد:	جمع:
ešta-bid-am : رفته بودم	ešta-bid-um : رفته بودیم
ešta-bid-ēy : رفته بودی	ešta-bid-in : رفته بودید
ešta-bi : رفته بود	ešta-bid-en : رفته بودند

۸- صرف مضارع فعل رفتن (لازم)

۱-۸- مضارع (اخباری) از مصدر رفتن eštan

این فعل نیز از ماده مضارع šow یا ša و افزودن mi بر سر آن و آوردن شناسه‌های لازم ساخته می‌شود.

مفرد:	جمع:
mi-ša-m : می‌روم	mi-š-ūm : می‌رویم
mi-š-ēy : می‌روی	mi-š-in : می‌روید
mi-š-ū : می‌رود	mi-š-en : می‌روند

۲-۸- مضارع التزامی از مصدر رفتن eštan

مضارع التزامی از ماده مضارع با افزودن be در آغاز و شناسه‌های موردنظر ساخته می‌شود. توجه: در سوم شخص مفرد و اول شخص جمع بجای be (bo) می‌آید.

مفرد:	جمع:
be-ša-m : بروم	bo-š-um : برویم
be-š-ey : بروی	be-š-in : بروید
bo-š-u : برود	be-š-en : بروند

۳-۸- مستقبل از مصدر رفتن eštan

برای ساختن این فعل شش صیغه افعال کمکی (omma - می‌خواهم)، (etma - می‌خواهی) (ešma - می‌خواهد) مفرد و (muma - می‌خواهیم)، (tuma - می‌خواهید)، (šuma - می‌خواهند) بر سر مضارع التزامی می‌آورند.

مفرد:	جمع:
omma-be-ša-m : می‌خواهم بروم	muma-bo-š-um : می‌خواهیم برویم
etma-be-š-ey : می‌خواهی بروی	tuma-be-š-in : می‌خواهید بروید
ešma-bo-š-u : می‌خواهد برود	šuma-be-š-en : می‌خواهند بروند

فعل لازم و طرز ساختن فعل متعدی در این گویش

برای ساختن فعل متعدی از فعل لازم به ماده مضارع فعل موردنظر «آند» ōnd افزوده می‌شود و قبل از آن eš که معمولاً در این گویش معنی آن و اوی می‌دهد و بعد از مفعول می‌آید که اشاره به فاعل دارد.

اینک برای روشن شدن موضوع چند مثال می آوریم:

däsom-misu مضارع: اول شخص مفرد - دستم می سوزد (لازم)

däsom-eš-sozond دستم را سوزاند (متعدی)

däsomu-misu اول شخص جمع - دستان من می سوزد (لازم)

däsomu-eš-sozond اول شخص جمع - دستان من را سوزاند (متعدی)

däseš-misu سوم شخص مفرد - دستش می سوزد (لازم)

däseš-eš-sozond سوم شخص مفرد - دستش را سوزاند (متعدی)

däsom soxt ماضی: اول شخص مفرد - دستم سوخت (لازم)

däset-eš-sozond دوم شخص مفرد - دستت سوخت (متعدی)

däse-šu-soxt سوم شخص جمع - دستشان سوخت (لازم)

dä-se-šu-eš-sozond سوم شخص جمع - دستشان را سوزاند (متعدی)

نقلی: اول شخص مفرد - آتش دستم را سوزانده است (متعدی)

Taš dasom eš sozonda

däsom soxta اول شخص مفرد - دستم سوخته است (لازم)

فعل مجهول از مصدر xardan در زمانهای گذشته:

گذشته ساده : nun xarda vō bi. : نان خورده شد.

گذشته نقلی : nun xarda vō bida. : نان خورده شده است.

گذشته استمراری : nun xarda vō mida bi. : نان خورده می شد.

گذشته بعید : nun xarda vō bidabi : نان خورده شده بود.

گذشته التزامی : bāhāsi num xarda vō bidabu. : باید نان خورده شده باشد.

فعل مجهول در زمان حال:

حال اخباری:

nun xarda vō miu. : نان خورده می‌شود.

حال التزامی:

nun bāhāsi xardā vo bu. : باید نان خورده شود.

صرف صورتهای منفی در زمان گذشته:

شکل منفی زمانهای گذشته افعال با افزودن na = (نه) و درمورد گذشته

استمراری ni باضافه mi استمرار بدست می‌آید.

گذشته منفی

گذشته مثبت:

گذشته ساده: xatidam : نخواستیدم: naxatidam

گذشته استمراری: می‌خواستیدم: mixtidam : نمی‌خواستیدم: ni mi xatidam

گذشته نقلی: نهادهام: om nada : ننهادهام: om na nada

گذشته بعید: دویده بودم: dōvidabidam : ندویده بودم: na dōvidabidam

گذشته التزامی: برداشته باشم: om vāsadabu : برنداشته باشم: om vā na sadabu

فعل امر در این گویش

اکثر فعلهای امر در این گویش با حذف شناسه‌های حال التزامی ساخته

می‌شود. مانند:

۱۰- در شکل منفی استمراری «آمد» mi علامت استمرار پس از نشانه نفی na بر روی "i" اثر گذاشته و آن را به ni تبدیل کرده است.

۱۱- در گذشته منفی نقلی نشانه نفی بین ضمیر منفصل و اصل فعل واقع می‌شود.

۱۲- در گذشته التزامی چنانکه ملاحظه می‌شود نشانه نفی na در بین پیشواژه فعلی vā و اصل فعل آمده است.

امر	التزامی
ou xatan:	بخوابانم
bendaz:	بیندازم
vā trakan:	بشکافم
bejek:	بدوم (فرار کنم)
vāso:	بردارم
oso ^{۱۳}	بخرم / بگیرم
uši:	بنشینم

۱۳- هرگاه پیشواژه فعل امری u به ماده مضارعی افزوده شود که واکه موجود در آن ماده O باشد "u" نیز به O تبدیل می شود.

فصل دوم

متفرقه (اسمها، صفتها، فعلها، قیدها و...)

متفرقه (اسمها، صفت‌ها، فعلها، قیدها و...)

آوانویسی فارسی آوانویسی لاتین معنی

۱	a	به ^{۱۲}	
اجبوری	ejborī	خدمت نظام وظیفه ^{۱۵}	
آدم	ādam	نوکر	
ارب (أُرب)	orob	کج ^{۱۱}	
اشکل	eškāl	صدایی که فاعل آن آشکار نباشد	
می لاقه	hēylāqa	الاکلنگ	
انگار	Engār	مثل اینکه	
اوجیده	ojīda	سوراخ - سوراخ ^{۱۷}	
اوویزون	ovīzum	آویزان	
ب	ba	بیاید	

۱۴- قریه چکک (و ۷a)

۱۵- اجباری: خدمت نظام وظیفه، اصطلاحی قدیمی است که امروزه جای خود را به وظیفه داده است و پیدا است که مردم آن را از عنوان «قانون نظام اجتماعی» گرفته بودند که در شانزدهم خرداد ۱۳۰۴ از مجلس شورا گذشت و بعدها به «نظام وظیفه عمومی» تبدیل شد (کتاب کوچه، حرف الف، دفتر اول، ص ۳۸۲، احمد شاملو).

۱۶- اریف *orif* یا اریو، گجکی، یک بر، یکور، اریب، همان، ۹۲۶

۱۷- شمع آجین کردن: یکی از انواع شکنجه‌های قدیم بوده است که بدن محکوم را سوراخ سوراخ کرده و در آن شمع روشن می‌گذاشته‌اند. آجیده، آژیده، آزده

هواپیما	bālyūn	بالیون
مواظب باش	bopā	پیا
ببرند	bören	برن
بردنی	baruk	بروک
فرستادن	besī	بسی
باشد	bu	بو
آوای تعجب	. büy	بوی
این اندازه	burta	بورت
گرسنگی	burakēyī	بورکیی
بازی	bozī	بوزی
باریکی	borīkī	بوریکی
فریاد بلند ناشی از درد یا ترس	bākelāra	بکلار
عیب گرفتن	band	بند
خالی	pati	پتی
برهنه، بدون پوشش	pati	پتی
پای برهنه	poy pati	پی پتی
سؤال، پرسش	pors	پرس
پرآن	poreš	پرش
پرت شدن	perd	پرد
لبه	parra	پر
عقب عقب رفتن	pasāpas	پسا پس
پس انداز	pasōgan	پسوگن
پشت کرد (عقبه، پی آمد)	pasarūk	پسروک

پشار	pešār	فشار
پل پل	pal pal	باعجله
پنکونگی	panākūnaki	پنهانی
پن	pana	پناه
پیگ	pīk	خالی، میان نهی
تخش	toxš	بی باک
تخس	toxs	بی باک
تر	tor	غلطیدن
ترکیده	tarakiḍa	شکاف خورده
تزیت	tazbīt	تسیح
تک	tok	چکه
تک تار	taki tār	سرو صدا
تکون	takūn	تکان
تک	taka	تکیه
تلنگوش	telangūš	سیلی
تمدا	tamadā	مثل اینکه
تموم	tamūm	تمام
تنگر	tongor	ریگ
تنیره	tanīra	تنوره (مخزن آب، برای آسیاب آبی)
تیلوق	tīlūq	انگل
ثقل	seqł	بیوست مزاج
جس	jēs	گریخت
جنم	jānom	جهنم

آویزان	jūz	جوز
هاون	juvan	جوغن
جائی	joyī	جیی
شلوک	čaltuk	چلتوک
لو دادن	čotondan	چتندن
چپ کرک - غطبنک	čopkorak/voṭbotak	چپ کرک - غطبنک
چر قه آتش	čeltīk	چلتیک
عاجز شدن	čenāk	چناک
چوب	čū	چو
چاه	ča	چه
چیز	čī	چی
ضجه کودک از گرسنگی	čirika	چیریک
خودش	xoš	خش
خم (خمیده)	xal	خل
زغال گداخته و آماده	xol	خل
قبرستان	xāksūn	خاکسون
خراش	xerōš	خروش
خبر	xavar	خور
کشیده - دراز	šelāl	شلال
شکاف باریک	dayaz	دغز
شکاف باریک	dūz	دوز

دک	dok	توقف کوتاه / سرزدن
دلاک	dallāk	به کسی سرزدن و ملاقات کوتاه داشتن
دووار	duvāra	آرایشگر
راس	rās	دوباره
ر	ra	راست
رشت	rašt	را
رخشند	roxšand	خاکستر
رقوصی	raqosī	ریشخند (تمسخر)
رمب	romba	رقص کردن
زر	zor	ویرانه
زل	zel	گردش کردن
زنگل	zangol	زود
سرب	sorop	زنگ کوچک
سرزیر	sarazīr	سرب
سرنی	saranēy	وارونه / سرازیر
سُکلی	sokoli	به دلیل / به سبب اینکه
سگ سونک	sagsutak	با ته آرنج ضربه زدن
سلف / تلف	self/telf	بچه‌های ناخلف را گویند (اصطلاح)
سوار	suvār	تفاله
سوروک	sōrūk	سوار
سی	sī	واسونگ
سیلاغ	sīlāy	برای
		سوراخ

شق	šaq	راست - مستقیم
شل	šol	گیل آبکی
ششپر	šešpar	گرز و چماقی که سر آن از فلز باشد ^{۱۸}
شنخت	šenaxt	شناخت
شوگرو	šugero	گرفتند
شووولک	šuvavelke	او را آزاد کردند
سی	sēy	نگاه کن
صاب	sāb	صاحب
صلبات	salabāt	صلوات
عسک	ask	عکس
غز	yez	جوش
غژ	yeža	صدای ریزش آب
فکیدن	fekidan	بدون اطلاع در رفتن
فیت فیتوک	fitfītuk	سوت
قاهم	qāhom	محکم / قایم
قر	qorra	صدای کشیدن قلیان
قلمو جاک	qalamōjāk	معلق زدن
قلونی	qalunī	کار مفت و مجانی و بیفایده
باک	bāk	عیب، نقص
کپ	kep	پُر

۱۸. باری ای ایلات بی مثل و نظیر + کار دزدی را تو پر آسان مگیر
پیش این الماس بی اسهر میا + کز بریدن تیغ را نبود حیا
نوک ششپر چون دم شمشیر نیست + استخوان و گوشت در پیشش یکی است.
(باریزی، پیغمبر دزدان، ص ۲۲۷)

باند زخم	köta	کت
پانسمان کردن	köta mala	کت‌مل
گوشه	ker	کر
کُنج	korč	کرچ
صدای مخصوصی که زنها هنگام عروسی سر می‌دهند ^{۱۹}	kel	کل
وسیله کشیدن دندان در قدیم	kalbatēyn	کلبتین
چوب مخصوص چوپانها (شبيه به عصا)	kelāk	کلاک
به معنای غربال است ^{۲۰}	kam	کم
نیشگون	konjor	کنجر - وشگون
مسخره	keverak	کورک
قلاب سبک	kīvār	کیوار
با دندان گاز گرفتن	kač	کچ
تکبر و خودخواهی ^{۲۱}	gor	گر
نک، انتها	gor	گر
آتش گرفتن (عصبانی شدن)	gor	گر
لبه	gospor	گس‌پر
گروه	gal	گل
قدم کوچک	gom	گم
شپش	gendār	گندار

۱۹- برای اطلاع بیشتر به «کتاب گوشه‌هایی از فرهنگ مردم کوهمره...» تألیف اینجانب رجوع شود.

۲۰- کم به معنای غربال است و کم‌دار کسی است که خرمن‌ها را باد می‌دهد و گاه را از دانه جدا می‌کند. مثلی معروف است: آرد بیخته و کم را آویخته یا آرد را بیخته و آریز را آویخته است. یعنی کارهای خود را انجام داده است.

۲۱- لری: hose، لرستان، ایزدپناه «فرهنگ لری» ۱۵۲

دروغ	gul	گول
دروغی	güllgūlakī	گول گولکی
خانه‌ای که هیچکس در آن نباشد و بر اثر حادثه همه از بین رفته باشند.	līlavakon	لیل وکن
محلّی که دزدان پس از سرقت، حیوانات را مدتی در آن نگاه می‌دارند تا آنها از آسیاب بیفتند و آنگاه مشغول آب کردن حیوانات می‌گردند ^{۲۲}	lavar	لور
معطل	mātal	ماطل
مثل	mes	مٹ
گرد	mor	مر
مهره	mōra	مر
کشمکش	morāfa	مراف
مژدگانی	moštoloq	مشتلق
مضایقه	mozēyqa	مضیق
ناز کردن	mayāz	مغاز
شنا	mala	مل
از سر و کول هم بالا رفتن	molyaja	ملغجه
قشنگ	malūs	ملوس
محل (در دسترس نبودن)	manga	منگ
مگر	maya	می

۲۲- بهر دزدی رهنماها بایدت تا لور گاهی نکو بنمایدت

(پاریزی، محمدابراهیم، پیغمبر دزدان، چاپ دوازدهم، ۱۳۶۸، ص ۲۲۷)

مج	maj	مغز
ناج	nāj	جر زدن در بازی
نش نفته	našnofta	شنیده نشده
نی	nī	نیست
نی‌مید	nēymīd	ناامید
نهب	nehēb	نهیب
وارسی	varasi	با دقت کسی را نگاه کردن
وایرد	vāyard	بازگرد (برگرد)
واز	vāz	باز
وازگو	vāzgū	بازگو
وایه	vāya	آرزو
واممید	vāmeyīda	پژمرده
وختی	vaxti	وقتی
ور	var	پهلو - بل
وربا زندن	varbāzondan	تخریک کردن
ور زدن	varzadan	پاچه زیرشلواری را بالا زدن
وزرق	vazarq	محکم ضربه زدن
وکیلله	vakalīla	جیغ و داد
ووری	vōrī	وارو
ویس	voēys	بایست
ویله	vaīla	تازه، اکنون
هردمیل	hardambīl	درهم

خاکه زدو ^{۲۴} را در پارچه‌ای مرطوب	holpo ^{۲۳}	هل پُ
زیر خاکستر گرم قرار داده و آن را		
روی زخم چرکین می‌گذارند که به		
آن هل پُ می‌گفتند.		
آهسته و بی سروصدا	hombār	همبار
هنوز	hanī	هنی
کمک خواستن	hēygalan ^{۲۵}	هی گلن
تاب بازی بچه‌ها که از درخت آویزند	hīlu	هیلو
تمامی	yajāka	یجاک
یکدیگر (همدیگر) ^{۲۶}	yakadu	یکدو
دیروز	dīg	دیگ
پریروز	parīg	پریگ
امروز	omru	امرو
فردا / صباح	savā	سوا
امشب	omšo	امشو
دیشب	duš	دوش
ناگهان	yahō	یهو
اکنون	ālān	الان
هنوز	hanī	هنی
بزودی	hami zeli	همی زلی

۲۳. در اصل xolpo بوده است xol به معنی آتش po به معنی پختن

۲۴. زدو، رزودی — صمغ بادام کوهی

۲۵. از ترکیب هی + گلن، galan لغتی ترکی و به معنی آمدن - gal - بیا

۲۶. لرستان: yakterī، ایزدپناه «فرهنگ لری» ۱۵۸

کم است	kamen	کمن
خیلی است	xēyliyen	خیلین
اینطور	īčīnī	ای چینی
چطوری	četari	چطری
برای چه	asiče	اسی چه
بس است	basen	بسن
دیگر	da	د
آهسته	yavāš	یواش
بله	hā	ها
شاید	šāt	شات
اینقدر	īqa	ایقه
آنقدر	uqa	اوقه
کجا	ku	کو
اینجا	īnjo	اینج
آنجا	onjo	اونج
جلو	piš	پیش
پشت	pas	پس
زیر و رو	zīrerī	زیرری
بیرون	dar	در
داخل	tu	تو
حالا	ōlī	اولی
کوچک	koškak	کشکک
کوچکتر	košku	کشکو

بزرگ	gotu	گتو
بزرگتر	gotar	گتر

نمونه چند جمله و ضرب المثل که در گفتگوهای روزانه بکار می‌رود.

تو پس گتوی خونه‌سی. to-pos gotuye xuna sēy.

تو بزرگترین پسر خانواده هستی.

تو بچه نغری سی. to bačēy noyrī sēy. تو اولین فرزند هستی.

کاکایم گتراکاکی تن. kākōy mo gotar a kākōy tōn.

برادر من بزرگتر از برادر تو است.

وی خوبن. voy xuben. او خوب است.

وی همه بخترن. voy a hama bextaren. او از همه بهتر است.

وی خوبون عالمن. voy xubun ālamen. او از خوبان عالم است.

وی کمون عالمن. voy kamūn ālamen.

او کمترین عالم است (از همه کمتر است).

امدا حسن بخترن. āmad a hassan bextaren. احمد از حسن بهتر است.

وی بیش ام او میخو. voy biš a mo owmīxū. او بیشتر از من آب می‌خورد.

بندازی شلق بی که سگ صاب خش اش نمی‌سخت. bandāzēy šolq bi ke sag.

بقدری شلوغ بود که سگ صاحب خودش رانمی‌شناخت. Sāh-i-xoš eš ni mišnaxt.

مس سگ تيله می‌کو. mese sag tile miku. مثل سگ زاد و ولد می‌کند.

زیر سرش بلند و بید. zir i sareš boland vōbida.

زیر سرش بلند شده است (یعنی: بی‌نیاز شده است و به کسی اعتنا ندارد).

دت آری دیش می‌شو. dōt a ri dēyiš mišu. دختر به مادرش می‌رود.

دوری و دوسی. duri vo dusi. دور باش و دوست باش.

دَسش آ دَهَنش می‌رسه. dāseš a dahaneš mirese.

دستش به دهنش می‌رسد.

خر بیر مرافه بارکٚ. xar bēyr morāfa bār ko.

خر بیار و مرافعه بارکن (کنایه از دعوای ناخواسته است).

اگئی کی ام گفته وهه. a gōy ki om gofta vaha مزاحم چه کسی شده‌ام

م - میگم - خواجه سم تو میگی چنت ٚس ٚن. mo migam xāja sam to migēy čanta pos tēn.

من می‌گویم خواجه هستم، تو می‌گویی چند پسر داری؟

خر آر بار بردن افتی آ ٚر کندن نفتی. xar a bār bordan oftī a ter kandan nafti.

خر از بار بردن باز می‌ماند اما از... نمی‌افتد (یعنی لاف‌بی جامی زند)

بچت ٚشمه زن اسو. bačāt ešma zan osu. پسر ت می‌خواهد ازدواج کند.

دٚت کی ٚشمه اُسو. dōt i ki ešma osu. با دختر چه کسی می‌خواهد ازدواج کند؟

پُسم بَد دوموون زن می‌سو. Posm bāda do mōvun zan misu.

پسرم بعد از ماه محرم و صفر ازدواج می‌کند.

دیی عروس اُمر و اُسی خرید می‌شو اُشر. deyi arus omru asi xarid mišu a šār

امروز مادر عروس برای خرید به شهر می‌رود.

دیک میلیس عَغِدِ پری‌ناز بی. dig mayles aydi parināz bi.

دیروز مجلس عقد پَریناز بود.

تو مَ بشین اَکوزرین؟ tu ma bešin a kōzirin? می‌خواهید به کازرون بروید؟

ماه روزه نَزیکَن. mā ruza naziken. ماه رمضان نزدیک است.

مو مَ بُشوم اَشکال. mu ma bošum a šekāl. می‌خواهیم به شکار برویم.

صواظر تو مجت خرج ٢٧ می‌دن. savā zōr tu majet xarj miden.

فردا ظهر در مسجد نهار می‌دهند.

مَمَد تو باغ او می ده. mamad tu bāy ow mide. محمد در باغ مشغول آب دادن است.
omsāl nār xer hani nanda. امسال نارِ خر هنی ننده.

امسال هنوز خریداران انار نیامده اند.

امشو نوبی او شن. omšō nuvēy owšen. امشب نوبت آب دادن او است.
ōmad xorus xunun mišu ako. آمد خروس خونون می شو آکه.

احمد خروس خوانان^{۲۸} (سپیده دم) به کوه می رود.

xodā ya qoryati āde a zunit. خدا یه قریتی آدِ آزونیت.

خداوند به زانوهای قدرت دهد (خدا به تو کمک کند).

aya puzet majā nanā na xomam. ایه پوزت مجاننا نه خمم.

اگر ترا سر جای ننهاندم، خود نیستم (ترا سر جای خواهم نشاند)

gap mizi ke ko dovun mirambe. گپ می زی که که دوون می رمبه.

حرف می زند که کوه دوان خراب می شود. (کنایه)

zanak pā da kōvgru maxon. زنک پا د کوگرو مَخَن.

زنک بلند شو و دست از شیون و زاری بردار.

vāgozāret a šix māres bu aya doruy begēy. واگذارَت اَشیخ مارث آیه دروغ بگئی.

اگر دروغ بگوئی ترابه شیخ^{۲۹} وارث می سپارم (واگذار می کنم).

ya goti šu gofta ya kočki. یه گتی شو گفته و یه کچکی.

بزرگتری گفته اند و کوچکتری.

bandāzeyi bolhoren ke had eš-ni. بندازئی بُلهرن که حد ایش نی.

به قدری بی تربیت می باشد که اندازه ندارد.

۲۸. آواز خروس وسیله ای برای اطلاع از سپیده دم بوده است. معمولاً خروس تا پیش از دیدن آفتاب سه بار بانگ

برمی آورد که به ترتیب: خروس اول، خروس دوم و خروس سوم می نامند.

۲۹. شیخ وارث پیری است که در قریه گاوکشک وسطی قرار دارد.

فصل سوم

کشاورزی و اصطلاحات مربوط به آن،...

کشاورزی و اصطلاحات مربوط به آن، درخت بلوط و اجزاء آن.

معنی	آوانویسی لاتین	آوانویسی فارسی
مترسک	dōvol	دوول
شخم	xīš	خیش
گاواهن	dār xiš	دارخیش
گندم	ganom	گنم
جو	jōv	جو
حبوباتی که در پختن غذا مورد استفاده قرار می‌گیرد.	dongāra	دنگاره
جو سبز	yašīl	غسیل
بذر	toxm	تخم
داس مخصوص دروگندم	dās yala borī	داس غله بری
داس مخصوص درو علف	dās alaf borī	داس علف بری
قسمتی از یک زمین که برای درو به‌عهده یک دروگر قرار می‌گیرد.	borūn	برون
مقدار شاخه گندم یا جو که در مشت دروگر برای درو قرار می‌گیرد.	qōvda	قود

بافه	bāfa	مجموع چند قوده
پر	per	مجموعه چند بافه را گویند که بصورت دایره طوری قرار می دهند که خوشه های گندم بطرف مرکز دایره واقع می گردد. هدف جلوگیری از خوردن آن بوسیله حیوانات و پرندگان می باشد.
خرمن	xarman	از مجموعه چند پر تشکیل می شود.
برر	borra	وسیله خرمن کوب
او خون	ōvxum	کوبیدن خرمن
اوسی	ōsī	وسیله ای چوبی که کاه را از دانه جدا می کند.
باداوسی	bād ōsī	جدا کردن دانه از کاه
غل بال	yal bāl	وسیله بیختن گندم با جو ^{۳۰}
زک	zok	پرچم گندم و جو
کروشه	koruša	باقیمانده ساقه های کوچک گندم و جو پس از غربال کردن.
ک	ka	کاه
کلور	kolur	باقیمانده ساقه های گندم و جو در زمین درو شده.
کدون	kādun	اطاقی که کاه در آن انبار می کنند.
ست	sot	سبوس

۳۰- جهت اطلاع بیشتر به کتاب «گوشه هایی از فرهنگ مردم کوهمره نودان...» رجوع شود.

پپک	papak	خاکه پوست برنج ^{۳۱}
رهه	raha	شته
کو و نگل	kuvangel	کلوخ بزرگ که هنگام شخم زدن زمین ایجاد می‌شود.
کلم	kolom	کلوخ
جدول	jazval	جدول (جوی آب)
چندر	čondor	چغندر
کرز	korza	کرت
تنگ	tanaga	آب‌بند
پت	pēt	وجین کردن
کوپ	kup	انباشته هر چیز
باقله	bāqla	باقلا
بالنگ	bālang	خیار
تربک	torbak	تربچه
خیارگرگو	xīyār gorgū	هندوانه ابو جهل
زردک	zardak	هو بیج
کدی	kodī	کدو
کنجی	konjī	کنجد
تخد	noxod	نخود
هندونه	henduna	هندوانه
سیبک	sībak	میوه پشمالوی درخت بلوط
دیمتال	dīmtāl	درخت نورس بلوط

۳۱- کسی که پادرد داشته باشد، خاکه پوسته برنج زیر پایش دود می‌کنند.

تردمید	tarademīd	درخت نورس بلوط
کتلک	kotolak	تنه درخت خرده شده
بک	bok	سوراخ تنه درخت
کاسی دار	kāsēy dār	پوست روی برآمدگی درخت که بجای کاسه و ظرف چوپانها از آن استفاده می کنند.
سیورک	severak	قسمت پوسیده درون درخت ^{۳۲}
دار	dār	درخت
تلمه	tolma	تنه درخت (کنده)
تنگ	tong	تنه درخت بریده شده
لغه	laya	شاخه
تاله	tāla	شاخه بریده شده
چیلک	čīlak	شاخه های نازک درخت
تج	taja	جوانه
سره	sōra	جوانه
بشکفت	boškof	شکوفه
چترک	čatrak	پرچم گل
بری	barī	بلوط
ری پلو	rīpalu	درشته بلوط کوبیده نشده
جفت	jaft	پوست نازکی که زیر پوست بلوط قرار دارد ^{۳۳}

۳۲- در مکتب خانه بجای مرکب و جوهر در نوشتن از آن استفاده می کردند، به اینصورت که مقداری آب روی آن می ریختند و بصورت جوهر درمی آمد.

۳۳- برای اطلاع بیشتر به « کتاب گوشه هایی از فرهنگ و آداب و رسوم مردم کوهمره... » مراجعه شود.

چوبی است بلند که به شاخه‌های درخت بلوط می‌کوبند تا میوه از شاخه جدا شود.	barī tekan	بری تکن
درختی است یک‌ساله، شبیه به آفتاب‌پرست که قارچها بیشتر در اطراف آن می‌رویند.	bīlhar	بیل هر
درختی از نوع سدر است گل محمدی	ramalek	رملک
بوته‌ای شبیه به بوته نخود ^{۳۴}	gol bosunī	گل بسونی
درخت سبزی که در بهار قطع و اول پائیز پس از خشک شدن جهت سوخت به منزل حمل می‌کنند.	češ kōgak	چش کوگک
شاخه انگور یا انجیر	heza	هزه
شاخه‌های بادام کوهی	būr	بور
توت	tēy	تی
نارس	tīt	تیت
تکه چوب	dang	دنگ
انجیر نرسیده	piliš	پی لیش
پوست بنه و بادام کوهی	dak	دک
خوشه	korz	کرز
کاه سبز که بطور طبیعی در کوه می‌روید	porg	پرک
	jōšir	جوشیر

یکنوع گاه سبز است	koma	کمه
زدو، صمغ درخت بادام کوهی	jedī	جدی
چمن طبیعی	mōvr	مور

فصل چهارم

حیوانات، پرندگان، حشرات

حیوانات، پرندگان، حشرات

آوانویسی فارسی آوانویسی لاتین معنی

پی، پی زدن	reč	رج
پیدا کردن مسیر حرکت حیوانات		
گم شده، یا دزدیده شده از روی		
علامت سم آنها		
گاوها	tanxāh	تنخواه
اسباب و اثاث البیت	tanxā	تنخوا
گوساله یکساله	pōrīna ^{۳۵}	پورینه
گاو ماده یکساله	šangod ^{۳۶}	شنگد
گوساه	guvar	گوور
وقتی گاوی از گله جدا شود، گاوبان،	gābura ^{۳۷}	گابوره
روی چمن دو گود به فاصله چند		
سانتی متر حفر می کند و با قرار دادن		
دهان خود به یکی از سوراخ ها و با		
درآوردن صدای گاو، گاو جدا شده را		

۳۵- پار، پارسال، و «ینه» پسوند است.

۳۶- برای کسب اطلاعات بیشتر به «کتاب گوشه هائی از فرهنگ و کومره» رجوع شود.

۳۷- گا + بوره = صدای گاو

به طرف گله برمی گرداند.		
گاوی که برای شخم آماده است.	varzā	ورزا
مدفوع الاغ	sāmāt	سامات
مدفوع گاو	tapāla	تپاله
بز خاکستری	tāl	تال
بز ماده خاکستری	tīštar	تیشتر
بز نر یکساله	čapeš	چپش
حیوان	hayūn	حیون
بز زرد رنگ	nārek	نارک
گله‌ها، ظهر به آغل بر می گردند، هم برای دوشیدن شیر و هم استراحت، به این عمل چاسدون گویند.	časadun	چاسدون
شب چر، شبهای مهتاب بهار گله را به چرا می برند و به این کار شوچر گویند.	šov čar ^{۳۸}	شوچر
آوای جدا کردن گوسفندان از یکدیگر.	olhang	الهنگ
آوای فراخواندن پرندگان اهلی به خانه.	bēy bēy	بی بی
آوای دور کردن گربه	pešta	پشته

جنگال کـردم مالیدم
جانم به قریوت مشک
شوچر خورد و سیر اومد
خورجین پر زر اومد
جانم به قریوت مشک

۳۸- مشک کی زدم نـالیدم
هی جان، جانم، جانم مشک
گله رفت و دیر اومد
از دولت شاه عباس
هی جان، جانم جانم مشک

(فقیری ابوالقاسم، گوشه‌هایی از فرهنگ مردم فارس، ص ۵)

چرخ	čox	برای دور کردن سگ بکار می‌برند
سر خاک	sarxāg	برای برگرداندن مرغ کرچ به روی تخم
شمجا	šomjā	این کلمه را برای فرستادن مرغها به لانه بکار می‌برند.
قری	qarēy	برای جدا کردن گوسفندان از هم.
گت گت	gotagota	آوای جدا کردن مرغها از یکدیگر
گری	gorēy	آوای جدا کردن گاوها از یکدیگر.
کشه	keša	برای دور کردن مرغ و پرندگان اهلی.
گچ	geč	برای متوقف کردن و برگرداندن گوساله بکار می‌برند.
وهه	vaha	صدای دور کردن گاو
یخ	yex	ندای دور کردن بز
پارس	pārs	صدای سگ (واق)
غازه	γāza	صدای مرغ به هنگام تخم گذاشتن
کوره	kūrra	صدای شتر
نقد	nefda	صدای پلنگ
هاره	hāra	عرعر الاغ
هولی	hōvli	به نوزاد الاغ بعد از شیرخوارگی گویند.
منقو	manqōv	سرما خوردن الاغ را گویند.
کری	korī	نوزاد الاغ
توره	tūra	روباه
تيله	tīla	توله (بچه حیوانات حرام گوشت)
جیره	jīra	بچه گراز

خارپشت	čula	چوله
بچه خرس یا گراز	song	سنگ
میمون	měymīn	می‌مین
پرنده	bāhenda	باهنده
پرستو	persik	پرسیک
یک نوع گنجشک که از گنجشک‌های معمولی کوچ‌تر ولی بسیار پرتحرک است.	tostosūk ^{۳۹}	نس تسوک
لانه	čāl	چال
نوک پرنده	čeng	چنگ
فضولات مرغ	čagla	چگله
دارکوب	sel	سل
پریدن	fer	فر
کلاغ	qalā	قلا
اطاقک کوچکی که پرندگان را در آن نگه می‌دارند.	kola	کله
کبوتر	kamutar ^{۴۰}	کموتر
گنجشک	goješk	گجشک
پروانه	parparuk	پر پروک
پشه	paxša	پخشه
سوسک	tadu	تدو

۳۹- در جهرم به آن (tisk) گویند.

۴۰- برای اطلاع بیشتر به کتاب «گوشه‌هایی از فرهنگ مردم کوهمره» رجوع شود.

غزیکک	yazikak	خزوک
چزاک	čezāk	یکنوع جیرجیرک
چناکه	čenāka	آخوندک (سیدک)
رشمیز	rošmīz	موریانه
مورجومه	mūrjuma	موریانه
سیس‌پو	sīspu ^{۴۱}	پشه مخصوص حیوانات
قربک	qorbak	قورباغه
بق	baq	قورباغه
کدک	kodak	جیرجیرک
کرنجال	kerenjāl	خرچنگ
گم‌برک	gomborak	عنکبوت
گنج‌شیر	gonjšīr	یک نوع زنبور کوهی
مش	maš	زنبور عسل
ار	ara	کندوی عسل
مشک	mošk	موش
مورک	murak	پشه ریز و سفیدرنگ که بصورت دسته جمعی زندگی می‌کنند معمولاً در اواخر تابستان وجود دارند.
هفی	hāfī	افعی

۴۱- «سیس‌پو» موادی از خود ترشح می‌کند که اگر در چشم یا دهان یا بینی نفوذ کند با خارش شدید همراه می‌شود. مردم منطقه معتقدند اگر تخم این پشه در چشم نفوذ کند بایستی قطعه گوشتی خام روی آن قرار داده تا تخمها به گوشت بچسبند. اگر در گلو نفوذ کند باید ادرار گوسفند بپاشامد و یا سیگار و قلیان بکشد تا بهبود یابد.

فصل پنجم

محیط طبیعی

محیط طبیعی

آوانویسی فارسی	آوانویسی لاتین	معنی
افتو جنگ	aftōjeng	آفتاب درخشان
باد گردک	bād'gardak	گرد باد
گرده ليله	gardalīla	گرد باد
برد	bard	سنگ
بورون	borūn	باران
تفرگ	teyerg	تگرگ
توه	tōva	قسمت پهن کوه
چم	čam	کناره‌های مسطح لب رودخانه
چاک	čāk	درز، شکاف کوه
چررو ^{۴۲}	čorow	آبشار
چل	čol	سنگهای انباشته شده از ریزش کوه
خکلون	xaka lun	جایی که خاک زیاد باشد
خک	xak	خاک
دنگ ^{۴۳}	deng	تپه، برآمدگی

۴۲- در «روستای دوان» از توابع کازرون "owčor" - بررسی و گویشهای دوان، قاسم فرقانی، ص ۸
 ۴۳- به آدم ناپخته و بی تجربه و کسی که زیر بار نمی رود نیز اطلاق می شود.

رد	rad	پی، عبور از نقطه‌ای معین
ره	rah	راه
رو	ru	رودخانه
سوم	sum	یخبندان
سول	sul	تخته سنگ طبیعی
شووار	šuvār	شیب تند تپه
شیو	šiv	شیب - سرازیری
کله	kola	دره کوچک که بوسیله سیلاب بوجود می‌آید
که‌شور	košur	سیلاب
کیشه‌ره	kišra	راه باریک
کووازم	kuvāzm	یک نوع سنگ رسوبی
گرو	gorōw	گورآب، گودالی مصنوعی که در آن آب باران جمع می‌شود معمولاً به مصرف آشامیدن می‌رسد.
گل ارمنی	gel armanī	یک نوع گل که بجای پودر بچه از آن استفاده می‌کنند ^{۴۴}
لمر	lamr	ماسه کنار رودخانه

۴۴- «گل ارمنی خاکی است به رنگ قرمز تیره»، طب قدیم خوردن آن را در پیشگیری از ابتلا به وبا و تب طاعون نافع شمرده است. ظاهراً وجه تسمیه آن از اینجاست که پس از همه‌گیری طاعون و وبائی سخت گسترده در خاک ارمنستان، تنها چند تن انگشت شمار جان به سلامت می‌برند و چون درحال ایشان تفحص می‌کنند معلوم می‌شود برحسب اتفاق از آن خاک خورده بوده‌اند (؟) لاجرم آن را «گل ارمنی» نامیدند. (احمد شاملو، کتاب کوچه، حرف الف، دفتر اول، ص ۲۴۰)

فصل ششم

خانواده و کودکان

خانواده و کودکان

معنی	آوانویسی لاتین	آوانویسی فارسی
بابا	bōvā	بوا
مادر	dēyī	دی
برادر	kākā	کا کا
برادر بزرگتر	kākāy gotū	کا کا ی گتو
خواهر	dada	دد
خواهران	dadayal	ددیل
خواهران تو	dadēylet ^{۴۵}	ددیلت
پدرزن	bōvā zan	بوزن
مادرزن	dēy zan	دی زن
برادرزن	berār zan	برار زن
خواهرزن	xār zan	خوارزن
خواهرشوهر	xār šī	خوارشی
عمو	ōmu	عمو
دایی	ōlu	اولو

۴۵. (et) «ات» ضمیر متصل دوم شخص مفرد، ام (om)، ات (et)، اش (eš) مفرد و مو (mū)، تو (tū) شو (šū) جمع.

عمه	āma	عامه
شوهر عمه	šī āma	شی عامه
شوهر خاله	šī xāla	شی خاله
پسر عمه	bačēy āma	بچی عامه
دختر	dōt	دت
پسر	pos	پس
پدر بزرگ و مادر بزرگ	bōpīr	بوپیر
مادر بزرگ پدر یا مادر	bīvī	بی وی
برادرزاده	kākāzā	کاکازا
مرد	merd	مرد
زن (حالت تصغیر، تحقیر و تحبیب)	zēyfa	ضیف

کلمات در قالب جملات:

Hosēyn a qovmalmūven. حسین اقو مالموون.

حسین از خویشاوندان ما است.

Dumām pōy dōtom xuben. دومام پی دتم خوبن.

دامادم با دخترم خوش رفتاری می‌کند.^{۴۶}

Posom omšō dumā vō miyu. پسوم امشو دوما و و می‌یو.

پسرم امشب داماد می‌شود.

۴۶- این موضوع بسیار حائز اهمیت است، چون در صورت بروز اختلافات طایفه‌ای و قبیله‌ای و یا بهم خوردن مناسبات داماد و پدرزن و برادران و... معمولاً کاسه کوزه‌ها سر زن شکسته می‌شود.

میه پس ازب من. Mo ya posī azab mēn.

من یک پسر مجرد (بی‌زن) دارم.^{۴۷}

شیم اگل کمتر م نیمی‌گو. Šīm a gol kamtar ma nīmīgu.

شوهرم از گل کمتر به من نمی‌گوید.^{۴۸}

آوانویسی فارسی	آوانویسی لاتین	معنی
چلیی	čellaiy	نوزاد کمتر از چهل روز
دندون روک	dandūn rōvak	یک نوع آتش مخصوص است. ^{۴۹}
رود	rud ^{۵۰}	بچه (فرزند یا دختر)
سو	sōva	کودک شیرخوار
زن بچه سو	zan i bača sōva	زن بچه شیرده
سنگه	songa	تق زدن بچه را گویند.
گلچین	golčīn	قیچی که با آن ناف نوزاد را می‌چینند.
متک	Mātak	گهواره
نین	nēynī	گهواره
گاخاره	gāxāra	گهواره

۴۷. azab «ازب» غیر متأهل، مجرد، ازدواج نکرده، چه مرد و چه زن باعث می‌گردد پدر و مادر و خود مجردین مورد سرزنش و طعن قرار گیرند.

۴۸. از گل نازکتر به کس نگفتن. نهایت با مهربانی و ادب با کسی گفتگو کردن.

ز گل نازکتر گویند و رنجی + محبت از جای خود (آقا) که گنجی. ایرج میرزا
نظیر: از شکر تلختر به کسی گفتن. دهخدا، امثال و حکم، ج ۱، ص ۱۴۳

۴۹. برای اینکه دندان نوزاد زودتر بیرون آید آشی درست می‌کنند که شامل: عدس، ماش، لوبیا، گندم، برنج، سبزی، گوشت و نخود است. این آتش را بین همسایه‌ها تقسیم می‌کنند و به آن آتش دندون روک می‌گویند.

۵۰. rud، جنبه تحییب دارد.

کار شیشه و پستانک می‌کند	tengera	تنگر
اولین فرزند خانواده	noyri	نغزی
نوزادی که قبل از نه ماهگی متولد می‌شود	navangū	نونگو
نوزادی که قبل از راه افتادن سینه‌خیز می‌رود	go gulak	گو گولک

فصل هفتم

اعضاء بدن

اعضاء بدن

معنی	آوانویسی لاتین	آوانویسی فارسی
کام سقف دهان	ārg	آرگ
ابرو	abrū	ابرو
خلال دندان	axū	اخو
استخوان	asxun	استخوان
اوقات (خُلُق)	oyor	اغر
او زبانش می گیرد	voy zōūneš mīgī	وی زوونش میگی
گلو	bot	بت
گلو	gori	گری
مژه	borzong	برزنگ
وجب	bedes	بدس
نرمه گوش	balg-guš	بلغ گوش
بازو	bayal	بغل
لنگ، ساق	pāča	پاچه
پایش کج است	pāš xalen	پاش خلن
لرزش موقع مرگ	perēšt	پرشت

گیس بافته شده	pal	پل
پلک	pelk	پلک
انگشت	penja	پنجه
انگشت سبابه	penjēy šādat	پنجه شادت
دهن	pūz	پوز
پیشانی	pīšūnī	پیشونی
پوست	pus	پوس
ترش کردن معده	torša	ترشه
آب دهان	tofka	تفکه
آب یا غذایی که وارد نای شده و باعث ایجاد سرفه می‌گردد	tengel	تنگل
تب	töv	تو
خسته	tever	تور
لکنت زبان	tīzōun	تی زون
جگر	jīgar	جیگر
خارش	jīna	جینا
چشم	češ	چش
زیر بغل	čel	چل
سرماخوردگی و هر مرض واگیر	čom	چم
گشادی دهن	čil	چیل
نشانه روی پوست	xāl	خال
حلق	xer	خر
قلقلک	yejelak	غجلک

خچک	xačak	کچه
خل	xol	بی عقل
خنش	xeneš	خارش
خین	xīn	خون
دس	das	دست
دل	del	قلب
دندون پیشه	dandūn pīša	دندان پیشین
دونگ	davang	گیج
دیمه اوگه	dīmēy ōvga	تهیگاه
گرده	gorda	قلوه
رگ	rag	رگ
رگل	ragal	رگها
ری	rī	صورت
زراب	zārāb	ادرار ^{۵۲}
زونی	zunī	زانو
زهله	zāla	کیسه صفرا
زیل	zīl	سیخ شدن مواز ترس
سس	sos	شش
سو	sū	نژاد
سوورته	suvarasa	نژاد، فامیل
سویل	sevīl	سبیل
سویله	sōvīla	ساده لوح

ستول	satul	ساده لوح
بدلا	bodalā	ساده کردن
سیکک	sīkak	سکسکه
شت دست	šat-i-das	کف دست
شپلاک	šapalāk	کشیده زدن
شکم روش	šekamravešt	اسهال
شل	šal	چلاق
شلیدن	šalīd'an	لنگیدن
صبر	sabr	عطسه
فقی	faq	کام
فوکه	fūka	آه بلند
قربت	qoryat	قدرت (توان)
قر قروزوک	qorqorōzūk	سیکک زیرگلو
قلم	qalam	ساق پا
کاچ	kāč	لوچ
کپک	kapak	آخرین بازدم هنگام مرگ
کخین	koxīn	کوژپشت
کرو	koru	آرنج
کروندن	karondan	خاراندن
کلیچ	kelīč	انگشت کوچک
کلور	kalur	دیوانه
کلیم	koliīm	استخوان کفل
گوک	guk	استخوان کفل

پشت زانو	kelākak	کلاکک
سر	kalla	کله
دندان آسیا	kaha	که
زلف	kākol	کاکل
شکم	kom	کم
پشت	kamar	کمر
شکم بزرگ	kombuk	کم‌بوک
چشم ضعیف	kamsū	کم‌سو
دمل چرکین	kūrak	کورک
چشم تراخمی	kūrmenj	کورمنج
شانه (کتف)	kūl	کول
پاشنه پا	kend i pā	کند پا
آروغ	gārešt	گارشت
گل‌سنگ، آنرا کوبیده و با آب مخلوط کرده بجای پودر برای نوزاد مورد استفاده قرار می‌گیرد	gerabard	گربرد
چکم: دانه‌هایی است به اندازه ماش که از درخت ارژن بدست می‌آید، بسیار چسبناک است آن را کوبیده روی زخم چرکین می‌گذارند.	garak	گرگ
مشت	gerda mos	گردمس
قوزک	gozak	گزک
زبان کوچک	goriyak	گری‌یک

گر سنه	gošna	گشنه
گونه	golop	گلب
گل مژه	gom bezak	گم بزک
تخم	gond	گند
لته	gušt pōydandun	گوشت پی دندون
بدن	lār	لار
لگد	layat	لغت
تنبل	lamtī	لم تی
لب	lonj	لنج
ضعیف و فقیر	lāvez	لوز
آدم موزی	līm	لیم
آرام آرام حرکت کردن تا کسی	līm līm	لیم لیم
متوجه نشود		
تیره پشت	māza	مازه
خناق	māš māreqa	مارش مارقه
معالجه	māleja	مالج
دندان شیری	morvōrī	مروری
مغز	maj	مج
آب بینی	mof	مف
پشت گردن	mol	مل
سرماخوردگی (مرض واگیر)	melenj	ملنج
میخچه	mīxak	میخک
مو	mīd	مید

صدای دهان هنگام خوردن غذا	mīlīča	میلچه
دماغ	noft	نفت
عطسه	vaxša	وخشه
عود بیماری	vō tūra	ووتوره
دهن دره	hākak	هاکک
رگ زدن (خون گرفتن)	hajūmat	هجومت
هم‌سن	hamdād	همداد
خناق (نفرین است)	yamān	یمان
یکدسته مو	yamos mīd'	یه مس مید

فصل هشتم

خوراکیها و آشامیدنیها - پوشاک

خوراکیها و آشامیدنیها - پوشاک

آوانویسی فارسی	آوانویسی لاتین	معنی
اورد	ōrd	آرد
بری	barī	بلوط
بوروک	borūk	دانه‌های قرمزرنگ کوهی است شبیه به گیلاس ولی از دانه‌های گیلاس ریزتر است.
بن‌سر	bonsor	گیاهی است که در کوهستان می‌روید، شبیه به سیر که پخته آن را جدا یا مخلوط با غذاهای دیگر مورد استفاده غذایی قرار می‌گیرد.
تربک	torbak	تربچه
تکه	teka	لقمه
تل	tāl	تلخ
تلی	talī	ترید، تلیت
تی سرخک	tīsorxak	یک نوع انجیر سفید و درشت است که نوک آن سرخ‌رنگ می‌باشد.
چربک پربک	čerik perīk	صدای سرخ کردن غذا

بلوط کوبیده شده ^{۵۳}	čofka	چفکه
تلیت نان با روغن	čengāl	چنگال
نیمرو	xōgīna	خوگینه
خام	xum	خوم
دوغ	du	دو
زردچوبه	dōrī zard	دوری زرد
یک نوع داروی محلی است که بوته‌ای شبیه به گوجه‌فرنگی دارد، دانه‌های ریز آن با خاک شیر مخلوط کرده می‌خورند. دم‌کرده آن نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد زیرا برای رفع دل‌درد بخصوص برای کودکان شیرخوار مفید است بزرگسالان آن را با عناب کوبیده برای رفع سرماخوردگی مورد استفاده قرار می‌دهند.	ravā torbak	رواتربک
غذای شور و پرنمک	sur	سور
شیرین	šerīn	شرین
دمی	šola	شله
انجیر سیاه	yanī	غنی
قره قروت	qarō qorī	قروقری
کیالک	kel	کل ^{۵۴}

۵۳. برای اطلاعات بیشتر به «کتاب گوشه‌هایی از فرهنگ مردم کوهمره نودان» رجوع شود.

۵۴. اعتمادالسلطنه در تحشیه کتاب «سفرنامه جنوب ایران»، نوشته بابت و «هوسه» ص ۱۲۲، نوشته است: کوه.

انجیر غنی (سیاه) خشک شده	kalaxošk	کلخشک
شبهه به بنه است، کلخنک انجیر سیاه است	kelxong	کلخونک
یک نوع انجیر سیاه است	kōčī	کوچی
لَلک، گندم کوبیده که پس از بودادن پخته و ازجمله خوراکیها است.	gemna	گم‌نه
یک نوع گیاه خوراکی است که در کوهستانهای سردسیری می‌روید.	lopo	لپو
خوراک آبکی و هرجیز غیرمستحکم	laq	لق
لاجین، شبهه به لاله هندوانه است که دانه آن به اندازه گردو می‌باشد از دانه و ساقه لاجین یک نوع ترشی درست می‌کنند.	lōjī	لوجی
بادام کوهی که در آب می‌پزند تا تلخی آن ازبین برود.	majak	مجاک
بوته آن شبهه به اسفناج است، تخمهای ریز دارد که برای چشم‌درد از آن استفاده می‌کنند و ساقه آن را در منزل آویزان می‌کنند تا پشه‌ها را ازبین ببرد.	marvarešk	مرورشک

کیلویه از بلوکات فارس است. کیلوه به کسرکاف اسم میوه‌ای است که شیرازیها «کیالک» و اصفهانیها «کویج» و تهرانیها زال زالک و قزوینی‌ها «کهری» گویند و درخت این میوه در کهکیلویه بسیار است چون در آنجا کیلوه زیاد است. لهذا آن مکان را «کوه کیلویه» نامیده‌اند.

ناشکک	nāškak	یک نوع سبزی کوهی شبیه به تره است
ارخلق	arxaloq	آن را با تخم مرغ پخته می خورند
اورسی	ōrsī	جلیقه زنان ^{۵۵}
افتین	oftīn	کفش چرمی
کار	kār	آستین
پرو	parū	پارچه آب ندیده
تسمه	tasma	وصله کردن
تمبون	tombūn	کمر بند
توپلی	tūpalī	تنبان
تیلش	tīliš	موگیر
		تکه پارچه ای که از لباس پاره شده
		باشد.
جرو	jorōv	جوراب
جومن	jūman	جامه
جیو	jīv	جیب
چرخ	čarox	یک نوع کفش که از تیوپ درست
		می شود
چفت	čoft	دکمه
چقه	čoqa	لباس توری که روی لباس می پوشند
		(مردان)

۵۵. آرخالق (ārḫāloq): اصل آن به اعتبار لغت نامه، آرخالق است که کلمه ترکی است و مراد از نیم تنه سه چاکلی پنبه دوزی شده ای است که مردان زیر قبا به تن می کرده اند. گاهی سر آستین ها و یقه آرخالق پراق دوزی نیز می شده است.

(احمد شاملو، کوچه، حرف آ، دفتر دوم، ص ۴۰۵)

دوختن	doxtan	دوختن
لاستیک	ravan	رون
کفش لاستیکی	ravanī	رونی
کلاه کوچک زنان که از پارچه درست می‌شود.	kolāxča	کلاخچه
کلاه	kola	کله
نخ لباس (تار مو)	kang	کنگ
چارقد (روسری توری)	mēynār	می‌نار
لباسی که پاره شده است	vātrakīda	واترکیده
یخه	haqa	هقه

فصل نهم

ابزار و وسائل مورد نیاز خانه

ابزار و وسائل مورد نیاز خانه

معنی	آوانویسی لاتین	آوانویسی فارسی
آردبیز	orbīz	اربیز
تیر چوبی خانه	aras	ارس
اجاق	ojāq	اجاق
انبر	ambor	امبر
اسباب و ابزار خانه	öra	اور
وسيله‌ای است برای خرد کردن بلوط، گندم و سایر حبوبات	bardar	بردر
بالش	balešt	بلشت
آبچک	borgīn	بورگین
غلطک	bugardana	بوگردنه
بام	bun	بون
بادبزن	boyza	بویزه
لیوان	pārč	پارچ

پخچون	pexčun	تخته گچی نان پزی
پک	pok	پتک
پله	pela	همیان کوچک
پوتیل	pōtīl	دیگ بزرگ
پوگول	pōvgul	از شاخه های بادام بافته می شود دارای دسته است و بجای زنبیل از آن استفاده می شود.
تاخچه	tāxča	رف (طاقچه)
تارمه	tārma	ایوان
تربه	torba	توبره
ترمک	tarmak	وسیله گچ کوبی (ساخته شده از چوب)
تاس کباب	tāskabāb	قابلمه
تش	taš	آتش
تش مل	tašmal	خاک انداز
توور	tūvar	تبر
تی پوز	tīpūz	وصله چرمی نوک ملکی
چاله	čāla	اجاق
چرخک	čarxak	دوک چرخه
چقو	čaqu	چاقو
چیرکو	čirku	وسیله کشیدن غلطک
چیشک	čišak	دریچه کوچک
حصار	hosār	دیوار باغ

خوره	xura	خورجین بافته شده از پشم که ریزبافت ترازاوکش ovkaš می‌باشد و برای حمل گندم یا آرد از آن استفاده می‌شود ^{۵۶}
درف	darf	ظرف
دروش	doroš	درفش
دولک	dūlak	دول آب‌خوری
رشت	rašt	خاکستر اجاق
رسمون	rosmun	رسمان
رنجک	renjak	وسيله‌ای است که پوست بلوط را از دانه بلوط جدا می‌کند.
ریده کنگر	rīday ī kangar	صمغ کنگر که پس از خشک کردن بجای پودر لباسشویی از آن استفاده می‌شود.
ستین	sotīn	ستون
سد	sed	نردبان
سرفه	sorfa	سفره
سی‌زن	sīzan	سوزن
شربتین	šarbatīn ^{۵۷}	کاسه کوچک
شیرکش	šīrakaš	ترش پیاله
شم	šām	شمع
غولین	γōlīn	قالی

۵۶- برای اطلاع بیشتر به کتاب گوشه‌هایی از فرهنگ مردم کوهمره رجوع شود.

۵۷- بتین (betīn) فریه گرگنا.

ظرفی است که از ساقه‌های گندم درست می‌شود کار کیف‌زنان می‌کرده است.	kapurak	کپورک
یکی از سنگهای سه گانه اجاق	Kočak	کچک
تورهای بافته‌شده از شاخه‌های بادام	kor kor	کرکر
کوهی که برای حمل و نقل مرغ و پرندگان بومی از آن استفاده می‌شود		
کلنگ	keland	کلند
وسیله‌ای است که بر پشت الاغ قرار می‌دهند و با آن هیزم حمل می‌کنند.	kenētar	کتتر
یکنوع ظرف گلی (کلوک)	kolīk	کلیک
کلید	kelīl	کلیل
کوچه	kīča	کیچه
ریسمان گیوه‌دوزی	māk	ماک
سینی بزرگ	mājūma	مجومه
آشپزخانه	modbax	مدبخ
مستراح	mavāl	موال
اهرم (دیلیم)	mantīl	متیل
همیان	hambuna	همبونه
چوب مسطح و صاف که خمیر روی آن پهن می‌کنند.	hasīn	هسین

فصل دهم

داستانها

داستانها

qessēy bi gol malek

“Bigol malek ya ḏoti bīda ke aska moʿmen bīda a tu xūna dar nīmīyanda unala ḏāršes šu mīdada. Xod i zan kākāš jar mīkonen zan kaḵosū šēkayat mikū ke ina hīc vaxt a xuna dar nama vo komak amo nīmiku. Kakošu bigol malek mīyōre a darēy anger har če mīgu kākā sīče mo tāvorda a īnjo mo tōlī a xuna dar nandam, mīgū mū ma hīma jāmbokonum. kākāš band mīku a xereš bād va arra sareš miyore bād vel miku mēyti a xuna a mardom migū mo dadam om košta jāmbobin biš in bēyrineš ōlī ke mišen ta hafta ommān bigol malek ri kūlēšūven a tomorgū mišen. har če mardom qorān mīyoren a nahāšu vonīmīgarden.

Oṃamāl miyorenes a kāba va hōez kōsar mīšorenesʼa hamunjo xaḵes mīkonen. Kākaš vaxtī itōra mīvī xēylī sīvan mīku mardom jamomiyen tū xunēy voy vo komakeš mīkonen. Hamu vaxta ke sī bīgol malek sīvan šu mīkerda dota bugardana aribun jarī vo mīyen-yakiš a abun mīyofte a rī sar zan kākāš ke dar jā abēyn mīšu.

Matalak mā xasʼī xasʼī
ya dasa gol rīš bekašī

بازنویسی به فارسی

داستان بی بی گل ملک^{۵۸}

بی بی گل ملک دختری بسیار مؤمن بوده است. برای اینکه نامحرم صورتش را نبیند هیچگاه از خانه بیرون نمی آمده است. پریان او را خواندن و نوشتن می آموخته اند. روزی با زن برادرش دعوا می کند، زن برادر شکایت به برادر می برد، و می گوید: او هیچوقت از خانه بیرون نمی آید و کمکی به من نمی کند و از او مشکوک هستم نکند آبرویمان برده باشد و... برادر او را به دره انگر^{۵۹} می برد. بی بی گل ملک از برادر سؤال می کند که چرا و به چه منظوری مرا به اینجا آورده ای؟ من تاکنون از خانه بیرون نیامده ام. برادر جواب می دهد: می خواهیم مقداری هیزم جمع کنیم. بعد از مدتی طناب به گردن او انداخته و با اره سرش را می برد و او را به همان حال رها کرده و به خانه برمی گردد و مردم را از جریان آگاه می کند و به آنها می گوید که خواهرم را کشته ام. مردم جمع شده و به دره انگر می روند تا او را به ده بیاورند. زمانی که به آنجا می رسند، می بینند هفت امام جسد بی بی گل ملک را روی دست گرفته و از «تومرگو»^{۶۰} به طرف کعبه می برند، مردم هرچه التماس و التجا می کنند و قرآن سر دست می گیرند، آنها

۵۸. گوینده داستان: سکینه میرغفاری، بیسواد، ۴۷ ساله

۵۹. دره انگر، از دره های معروف قریه گاوکشک می باشد، دیوارهای آن گچی است و به همین دلیل آب چشمه آن بسیار تلخ است، جنگلهای آن بادام کوهی و درخت بلوط است.

۶۰. tomorgū: محل کوبیدن خرمن است و در نزدیک قریه فوق واقع گردیده است.

بی‌بی گل ملک را زمین نمی‌گذارند. او را به کعبه برده و با آب کوثر شستشویش (غسل) می‌دهند و همانجا او را دفن می‌کنند.

برادرش که چنین جریانی را می‌بیند، بسیار شیون می‌کند، مردم نیز در منزل او جمع شده و به شیون می‌پردازند. در همان حال که همه مشغول شیون بوده‌اند دو غلطک، در پشت‌بام به جنگ می‌پردازند و یکی از غلطکها از پشت‌بام بر سر زن‌برادر افتاده و او درجا کشته می‌شود.

ملک ما خوش خوش
یک دسته گل روش بکش

Bōvēy keli

Ya adami bida hafta dot eš bida ke nume dota a unāla. Čarčiš vo širin bida. Bōvošū mišu zan mišu. Yaru ke bōvēy ku mišu axiš ya suvāri mivi ta mēytī, bōvēy keli čiš mīxarda suvāraku mirase abōvēy keli, bōvēy keli ša mīgu biyō čī boxo suvāraku mēytī sar sorfa, sar sorfayvoy hasal bida suvārmigu etnimišā ya xordēyš a sī mo das bēyrēy bōvēy keli migu bale. Bāda čī xardan bland vōmīu mišu. Bōvēy keli ham mišu a tore kārē xoš har ga pasin vōmīyu varzāš vōmīu miyōre a xuna vaxtī mīrase a xuna a zaneš mīgu ya suvāri izora omdī porse hasal eš mīke savā sob gah hasal āmāda ko ta boram āšiš xorus xunun boland vōmīyen hasal ā mādā mī konen a ibēyna ke hasal šu āmāda mīke dadēy čār čiš mīgū dāyī ōw omma dēyišu pō vōmīyu ōw mīdeš dadāye čār čiš mīgu ina čēn dēyišu mīgu ina ya zarēy hasalen biya ya zarēyš boxu ya tārike dadēylet xavar vā naben čār čiš mīxate bāda inake hama xatīd'en čār čiš seknek yakī yakī dadēylaku miku mīgu bēyn ke dēyīmu hasal eš kerda tu kolīk dadyal boland vōmīyen ya xordēyi rivāri hasalaku mixoren bād a tuš..... mīkonen bād mīšen mī- xaten sobe pak ke vōmīu bōvēy kel ikolik hasali vōmīu mišu sar zamīneš suvār mīrase suvār mīgu hasal tāvo bōvēy keli mīgu hā suvār mīgu bēyra dar binum voy ham kolik hāsali mēyre dar suvār rivārīš mīxu mīgu bāba bād bōvēy kili mīgu ka merdāk das beza tāš suvār ham daseš mīyore tā tā zir hasal vaxtī mēyre a dar mīvi ta por daseš... hen suvār nārāat vōmīyu īqu mīzīš ke delš-tu- hāl mišu suvār mīgu beda ya xordēy tarka bečī bēyr ta bezanam agā gā ham bešaše vo mo dasom bošoram. Bōvēy keli mišu ya xordēy tarka mīči mēyre suvāram tarkēylaku hamaš a ādamaku xord mīku bād iqa mīzi a varzā tāšāš mīku o daseš mīšore bōvēy kili pasin ke mišu a xuna zanaku ša mīgu si če ranget perīda bōvēy keli ham har če sareš anda bī a sīš mīgu zaneš ešgo mīdanēy če bokonum? mīgu na. mīgu savā ya xordēy moštak mīpazum a bunēy kel hamēy dotalakū borešu gomešu ko. Bōvēy keli ham sobe ga ke vōbi dōtalakū eš vāsa eš bo. a unāla eš go muma bošum

kel bečīnum ešten ešten ta rasīden a ya kelī bōvōšu eš go ta vaxtī ke imaška
telqa toluq mīku befamīn ke mo a injosam. Sēyle bā lā ma konīn ke gal a-
gond bovo mīvinīn dōtal šoru šuke a kel vočīdan hamī jurake kel šū vomīčī
yaki a dadayal šarēs miku a bāl ya ho mīgu ōy datayal bovā nī. Dotal
mīrezena sareš mīgen mena bovā eš go sēyle bāl makonīn yaki daš sareš mī
ku abālā mīgu āxēy ke bovā nī ham asēyl bālā mīkonen mīvinen ta bovā nī.
Doḡayal iqa mīgrayen ta vaxtī ke šō arišu dar ma. Hamunjo mīxaten ta vaxtī
ke sobvōbī. Boland vōmiyen ra mīgrīren mīšen tamīrasen a ya deyī dare ya
xune mizanen pirazani dar vomiku a voy migen mā a xunat ra midēy ta ya
qiti boxorum. Migu hā dāyol-i-xuna vo miyen mivinen pirazan šen ganom
miveršane. Pirazan ya xāg-i-mory midešu - vo migu ixāga doros konin - o -
boxorin ta mo bešam unjo - vo - vāyardam - pirazan ya - rās mišu - a - xunēy
šā vo - a - šā migu ya bēlēy dōt tu xunēy - mo - sen - vo - yaki - a - unāla xēli
malusen. Šā migu beda boreš - a - hamum - vo - bād bēyreš a piš - i - mo.
Pirazan - vō miyarde - a - xuna - vo - a - unāla - migu šā ešma šerin osu
bāhāsi voy - a - sare ruxuna bōram vo bošorameš čārčeš migu bēlta mo
ikāra bokonam čārčeš šerin miyore - a - sar - i - ru vo bād - a - šoštaneš -
migu šerin bēl ta palet buvafāmd hamī jura ke siš qesa ešmigofta - midaleš -
a - ya bidi mivane - vo - boland - vo - miyu - a - ra - miyofte mišu - a - si xuna.
šerin eltemās miku - vo - migu biyō palalom - vāz ko. Čārčeš mahal ša
nimine. Pasin - ya širi ke andabi ow boxu sar - i - ruxuna ma - vo - šerin
miderane vo mixu do - ta - tella xin šerin ri gel mireze ya tellēyš vomiyu a
bonēy nēy vo yaki daš vo miyu a bonēy - bidf vo ya bonēy nār. bāda čan sāl
ya čopuni ke a unjo rad vo mibida češeš miyofte - a - bonēy nēy ya la&ēy - a
- nēy miči vo šoru miku anēy zadan yahō sodayi - a - gušeš mirase ke eš
migofta:

beza beza ēy čopun.

xaš mizanēy ēy čopun.

palom basi - a - bidi.

tanom etdā - a - širi.

čopun nēyaku miyore - a - piš šā vo qesēy nēy - a - siš migu. Šā migu ki šerin
es borda sar ru miḡēn čarces. Amā voy zire bār nimišu. Ya ru šā sare
ruxuna mišu das miku ya nāri miči una do kap mīku ya kašēyi širin a tuš yiz

miku a dar širīn hāle qesa siš mīgu šā ham mīgu bišīn pale čār češ uvanīn a qade dim asp bandāzēy aspaku mīdōvanen ke ya zara mid qade sare čār češ nabīda ou vaxta dīm asp šuna mīkonen ta mid čār češ qedeš vōy nasu. asp pīše ya čopuni mīšu mīgu biyō dīmom šuna ko ta ya morvōri zire pāmen tād'am čopun mīgu et ma la yat bezanēy. Mišu apiše ya čopune da mīgu namayēy dime mo šuna konēy čo pun mīgu aya bayam layat ni mi zanēym mīgu na čopun mēyti dīmeš šuna mīku aspam pāš vōmīsu ya morvōri mide a čopun. Čopun vo misu mīšu nošun čopūn avali mide čopun avali mēyti a asp mīgu mam bayam morvori midēym. Mīgu: hā asī če nīmīdam. Čopun mīšu dīmeš šūna mīku. Bādam mīgu: morvōri māda. aspam pāš boland mīkū ya layati mīzi a sare dele čopun.

Asp mīšu a tu qarse šā. Šā ya goni jōvī mide asap bādam tamume mardom jān miku a sar sorfēy arusi xoš o širīn.

q e s ē y m ā x a s̄ ī x a s̄ ī
dasēy gol riš bekašin

باباکلی

باباکلی دارای دو زن بوده است که از یکی از زن‌ها هفت دختر داشته است و نام دو دختر از دختران او «چارچشم» و «شیرین» بوده است.

روزی باباکلی برای شخم زدن زمین به صحرا می‌رود، ظهر که مشغول غذا خوردن بوده است سواری می‌بیند که به طرفش می‌آید. به او می‌گوید: بیا غذا بخور. سوار دعوت را می‌پذیرد و می‌نشیند. در سفره باباکلی عسل هم وجود داشته است. سوار می‌گوید: می‌توانی مقداری از این عسل را برایم تهیه کنی؟ بابا کلی می‌گوید: بله. سوار بعد از خوردن غذا سوار شده و به راه خود می‌رود. بابا کلی هم به کار خود مشغول می‌گردد. او هنگام غروب آفتاب، ورزا^{۶۱} را به‌راه انداخته و به خانه می‌رود. پس از رسیدن به خانه به زنش می‌گوید: امروز ظهر سواری میهمانم بود و از من مقداری عسل خواست، فردا صبح زود مقداری عسل تهیه کن تا برایش ببرم. آنها خروس خوانان^{۶۲} از خواب بیدار شده و عسل را آماده می‌کنند. در این موقع «چارچشم»، از خواب بیدار شده و از مادرش آب می‌خواهد. مادرش به او آب می‌دهد. «چارچشم» کلوک عسل را دیده، سؤال می‌کند این چیست؟ مادر جواب می‌دهد: مقداری عسل است، بگیر کمی بخور، اما مواظب باش خواهرانت خبر نشوند. «چارچشم» عسل را خورده و می‌خواهد بعد از اینکه همه به خواب رفتند. یکی یکی خواهران را بیدار کرده و جریان کلوک عسل را برای آنها شرح می‌دهد. دخترها قسمت بیشتری از عسل را خورده

۶۱- گاوخیش

۶۲- صبح زود

و بجای عسل مقداری..... داخل کلوک می‌ریزند.

بابا کلی صبح روز بعد کلوک عسل را برداشته و به سر مزرعه می‌رود. در آن حال سوار نیز از راه می‌رسد. سوار می‌پرسد: عسل را آوردی؟ بابا کلی جواب می‌دهد: بله آورده‌ام. سوار می‌گوید: بیاور ببینیم. بابا کلی کلوک عسلی را به او می‌دهد. سوار مقداری از رویه آن می‌خورد و می‌گوید: به به چه عسلی! بابا کلی به او می‌گوید: مردک از ته کلوک بخور. سوار با دست مقداری عسل از ته کلوک بیرون آورده می‌بیند به جای عسل..... است.

سوار نیز عصبانی شده و به قدری بابا کلی را می‌زند که از حال می‌رود سوار بعد از این به بابا کلی دستور می‌دهد که برو و مقداری ترکه^{۶۳} بیار تا به گاو بزیم. گاو ادرار کرده دستم را بشویم. بابا کلی چنین می‌کند. اما سوار با آن چوبها هم او، هم گاو را کتک کاری می‌کند تا اینکه گاو ادرار کرده و با آن دست خود را شسته و به راه خود می‌رود.

بابا کلی هم با حالت نزار به خانه می‌رود. زنش می‌گوید: چرا رنگت پریده؟ بابا کلی ماجرائی که به سرش آمده بود تعریف می‌کند: زن می‌گوید: فردا مقداری مشک^{۶۴} می‌پزم و به بهانه جمع آوری کیالک همه دخترها را همراه ببر و آنها را در صحرا رها کن و به خانه برگرد. بابا کلی هم صبح زود دخترها را برای چیدن کیالک همراه می‌برد. آنها می‌روند و می‌روند... تا به درخت کیالکی می‌رسند. بابا کلی می‌گوید: من بالای درخت می‌روم، تا وقتی صدای آب مشک^{۶۵} به گوش شما می‌رسد، بدانید که من بالای درخت هستم. به بالا نگاه نکنید که... بابا را می‌بینید.

۶۳- چوب

۶۴- یک نوع نان

۶۵- پوست دباغی شده بز که برای حمل و نگهداری آب از آن استفاده می‌کنند.

دخترها مشغول جمع آوری کیالک می‌گردند. همانطور که مشغول بوده‌اند یکی از آنها به بالا نگاه می‌کند. ناگهان می‌گوید: دخترها بابا نیست. دخترها سرش داد می‌زنند که مگر بابا نگفت به بالا نگاه نکنید؟ اما در همین حیص و بیص یکی دیگر از دخترها نگاهی به بالا می‌اندازد و می‌گوید آخی^۱ که بابا نیست. همه نگاه می‌کنند و می‌بینند کسی بالای درخت نیست. دخترها شروع به گریه و زاری می‌کنند تا اینکه شب می‌شود و همانجا می‌خوابند. صبح بلند می‌شوند و راهی را گرفته، می‌روند و می‌روند... تا به دهی می‌رسند. در خانه‌ای می‌کوبند، پیرزنی در را باز می‌کند. به او می‌گویند: ما را به خانه‌ات راه می‌دهی تا کمی غذا بخوریم؟ پیرزن می‌گوید: بلی. داخل می‌شوند و می‌بینند پیرزن مشغول برشته کردن گندم است. پیرزن تخم مرغی برای آنها آورده و می‌گوید: خودتان این تخم مرغ را درست کنید و بخورید تا من بروم آنجا و برگردم. پیرزن یک‌راست به خانه شاه می‌رود و به شاه می‌گوید: دخترانی با این مشخصات در خانه من هستند که یکی از آنها بسیار قشنگ است. شاه می‌گوید: برو و او را حمام ببر و بعد نزد من بیار. پیرزن به خانه برگشته، به آنها می‌گوید: شاه قصد دارد با شیرین عروسی نماید. باید او را سر رودخانه برده و شستشو دهم. «چارچشم» می‌گوید: بگذار من این کار را انجام دهم. خلاصه او شیرین را سر رودخانه برده و پس از استحمام می‌گوید: شیرین بگذار گیسوانت را ببافم. در همان حال که برای خواهرش قصه می‌گفته است موهای او را به درخت بیدی بسته، بلند شده و به سوی خانه حرکت می‌کند.

شیرین التماس می‌کند که بیا و گیسوانم را باز کن. «چارچشم» اعتناء نکرده به راه خود ادامه می‌دهد. عصر، شیری که برای خوردن آب سر رودخانه آمده بود او را از هم دریده و می‌خورد. دو قطره خون شیرین روی زمین ریخته یکی از

قطره‌ها به درخت نی و دیگری به درخت بید و اناری تبدیل می‌گردد.

بعد از چند سال چوپانی که از آن محل می‌گذشته است چشمش به نی می‌افتد، شاخه‌ای از آن نی چیده و شروع می‌کند به نی زدن، ناگهان صدایی به گوشش می‌رسد که می‌گفته است:

بزن بزن ای چوپان.

خوش می‌زنی ای چوپان.

گیسم بستی به بیدی.

تنم دادی به شیری.

چوپان نی را نزد شاه برده و داستان را نقل می‌کند: شاه می‌گوید: چه کسی او را سر رودخانه برده است؟ می‌گویند «چارچشم». اما «چارچشم» زیر بار نمی‌رود و حاشا می‌کند.

یک‌روز شاه قدم‌زنان به سر رودخانه می‌رود دست برده اناری می‌چیند. انار را به دو قسمت کرده ناگهان شیرین از درون آن می‌جهد. شیرین حال قضیه را برای شاه تعریف می‌کند. شاه حکم می‌کند گیسوی «چارچشم» را به دم اسب ببندند و نوکران چنان کردند و آنقدر اسب را می‌دوانند که یک نخ مو روی سر او باقی نمی‌ماند. آن وقت دم اسب را شانه کرده تا مویی از «چارچشم» باقی نماند.

اسب پیش چوپان رفته و می‌گوید: دم مرا شانه کن تا در عوض این کار یک دانه مروارید که زیر سم دارم به تو دهم. چوپان می‌گوید: می‌خواهی لگدم بزنی. اسب نزد چوپان دیگری می‌رود و به او می‌گوید: دم مرا شانه نمی‌کنی؟ چوپان می‌گوید اگر شانه کنم لگدم نمی‌زنی. اسب می‌گوید: نه. چوپان دم اسب را شانه کرده، اسب هم سم خود را بلند می‌کند و یک دانه مروارید به چوپان می‌دهد. او مروارید را برداشته و نزد چوپان اولی رفته و به او نشان می‌دهد. چوپان اولی نزد اسب آمده می‌گوید: اگر من دمت را شانه کنم، به من هم مروارید می‌دهی؟ اسب

می‌گوید: بلی چرا ندهم. چوپان دم اسب را شانه کرده و می‌گوید: حالا مروارید را به من بده. اسب هم سمش را بلند کرده، لگدی به سینه چوپان زده و بعد از آن راهی قصر شاه می‌گردد.

شاه پس از این جریانات دستور می‌دهد یک گونی جو به اسب دهند. سپس همه را جمع کرده و با شیرین عروسی می‌کند.

قصه ما خوشی خوشی

یه دسته گل روش بکشین^{۶۷}

Xāla zangi kākā šīter

Xāla zangi vo kākā šīter, kākā vo dada bīdan xāla zangi bīčāra bida, kākāšīter mīšta koh xār eš mizada eš mīborda a šār eš mī foroxta eš mīda gerda o xorṁā eš miyavorda xuna. Delēs asī dādaš mīsoxta azaneš eš mīgofta ya xordēy xormā o nun āde-a xāla zangi ke ayālvāren do so kaša ke zanak xorṁā o nuṁ miyore a šīs bād ke vomīgešta a tars ranges zard vomībīda. kākā šīter pors mīku četen zaneš mīgu dadat mārēy zardyun a dasešen hamīto mīkorčane.

Šīter mīgu bāhāsi hīč nadumeš. Zeltar a injo bejekum ke ma xomu o bačēylemu mīxu vaxti ke šūmiyasa bār konen a tēdāde bečēylešu xīg došuvī mīnen a tu jāšu ke begen ināla hanī naštān. A rayī ke mīštān sīzane delīl šu mirexta a tū ra. Xāla zangi do so ru gošna bida a gošnēyi mol mīne a xunēy kākā mīgu ufēy hamašu bāhāsi boxoram.

Yohō halmat mīku a xīge došōviva kač ša mīgi, yahō para vōmīyu, dōšō mireze ari sar o pōrtakēs. Injoke mīvi na kākān na zaneš - o-na bačēyleš ri mine ara adim dāšu mīšu. Hēy sizan dalil vo mišī apāš hēy dar mēyre o xīneš mimeke hēy jār mīzi a zan kākā šīter o mīgu vēys ta berasam ya māči atu češalet bokonam. Kākā šīter vo bačēyleš ke a takēy daryā rad vo mibidaṁ jār mīzi mīgu pā ona-aṁ oū namaka vo bīyō. xāla zangi haminake pā mine ari namak a kala mīšu a tu daryā vo xafa vo mīyun.

Matalak ma xasī xasī
ya dasa gol rīs bekaši

خاله زنگی و کاکاشیتر

خاله زنگی و کاکاشیتر برادر و خواهر بوده‌اند. خاله زنگی که زنی تنگدست و فقیر بوده است، جدا از خانواده و برادر زندگی می‌کرده است. کاکاشیتر برای امرار معاش خود و عیالش هر روز جهت جمع آوری خار و فروش آن در شهر به کوه می‌رفته است. چون دلش برای خواهرش می‌سوخته به زن توصیه می‌کند که مقداری خرما و نان برای خاله زنگی ببرد چون وی عیالوار و بیچاره بوده است. چند مرتبه زن، مقداری خرما و نان برای خاله زنگی می‌برد اما موقع برگشت به خانه خود را نگران و وحشت‌زده نشان می‌داده است. کاکاشیتر سوال می‌کند: چطور شده است؟ زن می‌گوید: خواهرت «ماری زردیون» در دست گرفته و آن را می‌جود.

کاکاشیتر می‌گوید: از این پس نباید به او خوراک داد و هرچه زودتر باید از اینجا فرار کنیم که هم خودمان و هم بچه‌هایمان را خواهد خورد. خلاصه آنها تصمیم خود را عملی می‌سازند اما به تعداد بچه‌هایشان، چند خیک دو شابی در جایشان قرار می‌دهند تا خاله زنگی خیال کند که آنها در خانه می‌باشند و پس از آن به راه می‌افتند. آنها ضمن راه رفتن پشت سر خود نیز سوزن دلیل^{۶۸} می‌ریخته‌اند تا به پای خاله زنگی فرو رفته و به آنها نرسد.

خاله زنگی دو سه روز در خانه‌اش منتظر می‌ماند اما کسی سراغش نمی‌گیرد، بنابراین با شتاب به خانه برادر حمله می‌کند و با خود می‌گوید: باید همه آنها را بخورم. پس از ورود به خانه، به خیال این که بچه‌ها در خواب هستند به

خیگهای دوشابی حمله کرده و با دندان آنها را پاره می‌کند، اما دوشاب سر و هیکل او را می‌پوشاند.

خاله زنگی پس از اینکه برادر و زن برادر و بچه‌ها را نمی‌یابد، متوجه می‌شود که آنها فرار کرده‌اند. خاله زنگی دنبال آنها به راه افتاده اما سوزنهائی که در راه ریخته بودند مرتب به پایش می‌نشست و خاله زنگی نیز آنها را بیرون آورده و خونی که بر اثر فرو رفتن سوزن جاری می‌شده می‌مکیده است. او زن برادر را صدا می‌زده و می‌گفته، کمی به ایستید تا من هم به شما برسم، زیرا می‌خواهم بوسه‌ای به چشمهای تو بزنم.

کا کاشیتر و بچه‌هایش که از کنار دریا عبور می‌کرده‌اند، خاله زنگی را صدا می‌زنند و می‌گویند، پاهایت را روی آن نمک‌ها بگذار و بیا، خاله زنگی چنین می‌کند، اما همین که پاهایش را روی نمک می‌گذارد با سر در دریا فرو رفته و خفه می‌شود.

قصه ما خوشی خوشی

یک دسته گل روش بکشین^{۶۹}

Sangol, Mangol

Yabozei bida - do ta - bače - eš - bida - häru - sob - ke - mišta bečare
 abač ēyleš - eš migofta - har ka - Amu - dareš Za dar rišvā makonin. Ya-ru
 ke boz Mišu a dar ya gorgi ke anaziki xunašu bida Ma dam - daršu
 vo Mig šangol Mangol dar vā ko širavordom garMā - ko šangol, mangol
 Migen to dēyi - Mā - nisēy - dēyi - mā sodāš Nazoken sodayi to koloften
 gorg Mišu bād vōMigarde vo bā sodāy Nazok Migu šangol Mangol darvā
 ko šir avordom garmā ko šangol, mangol migen to dēyi Mā nisēy deyi mā
 paswsafidēn poy to sen. gorg mišu pōyalesš safid Miku Ma damdar vo
 darmiziy - Migu šangol, Mangol dar vāko šir avardom - garmā ko šangol,
 Mangol dar vomikonen. gorg mišu a atu vo šangol mangol miqitane. boz
 ma - axuna har če-dar - Mizi - vo - migu šangol mangol - dar vā košir
 avardom garmā ko dar vo nimikonen boz - loye - dar - mide - Mišu - atu.
 Mivi ta - jā - taren - bača ni - midane - ke kār - i - gorgen vo gorg bačēyleš eš
 xarda. boz mišu - apiš. āngar Migu šāxalom tiz boko - omma - bešam a jare
 gorg - āngar - šaxeš. Tiz miku boz - Mišu ari - bune gorg pā Mizi a zamin -
 migu - ki xorde Mangol Mo ki xorde Šangol Mo - har - ki xorde šangole -
 Mo - beyā be jange Mo - gorg juvāb Mide Migu kiyenke imoqaya - gel
 mireze atuyazāybačēylēmo. o - omxarda šangole to - Omxarde mangol to
 allān Mayam ajang to-gorg am mišu-apiš āngar - Migu mo ommāvo ya bozi
 jar bokonam - dan dunalom. Tiz - ko - āngar dandunale gorg - dar - Mēyre -
 vo jāšu - pamba Miku - gorg - Ma -apiš - boz - vo - halmat Miku - amā - boz
 - va - šaxeš - mizi - atu - kome - gorg komeš - para - vo miyu - vo šanglol,
 mangoΓsalom - mayen - adar. boz pore kome - gorg - bard - miku -

vomidozeš - gorg bād ahuš - ma amā - deleš - xēyli - dard - ešmikerda - Mišu
 - apiš - āngar - Komeš vāz - miku - tamume - bardale to komeš - dar mēyre
 vo komeš - Midoze - gorg - azi - bād - da - serāye šangol, mangol Nimišu.

Qesēy - mā - xašī - xašī - ya -
 dasa - gol - riš badkaši.

شنگول و منگول

بزی هر روز صبح که برای چرا از منزل بیرون می‌رفته است به بچه‌هایش (شنگول و منگول) سفارش می‌کرده است که هرکس در زد در را به روی او باز نکنند. یک روز که بز طبق معمول برای چرا بیرون رفته بود گرگی که خانه‌اش در نزدیکی منزل وی بوده است به در منزل بز می‌آید و به شیوه و سبک بز صدا می‌زند، شنگول و منگول! برای شما شیر آورده‌ام

شنگول و منگول می‌گویند: تو مادر ما نیستی، مادر ما صدایش نازک است اما صدای تو کلفت است. گرگ از آنجا می‌رود و بعد از مدتی برگشته و با صدای نازک می‌گوید: شنگول و منگول در را باز کنید برای شما شیر آورده‌ام. شنگول و منگول می‌گویند: تو مادر ما نیستی، پای تو سیاه است اما پای مادر ما سفید است. گرگ برگشته و بعد از اینکه پای خود را سفید می‌کند دوباره در می‌زند و می‌گوید: شنگول و منگول! در را باز کنید، برای شما شیر آورده‌ام.

شنگول و منگول به خیال اینکه مادرشان است در را باز می‌کنند اما گرگ شنگول و منگول را در یک چشم به هم زدن می‌بلعد.

بز به خانه می‌آید اما هرچه در می‌زند و می‌گوید: شنگول و منگول در را باز کنید، برای شما شیر آورده‌ام، کسی در را باز نمی‌کند. بز در را هل داده وارد خانه می‌شود. می‌بیند جا تر است و بچه نیست. متوجه می‌شود که گرگ آنها را خورده است.

بز پیش آهنگر می‌رود به او می‌گوید: شاخه‌ایم را تیز کن که می‌خواهم به جنگ گرگ بروم. آهنگر شاخه‌ایش را تیز می‌کند. بز به پشت‌بام خانه گرگ می‌رود و پاهایش را به زمین می‌کوبد و می‌گوید:

کی خورده شنگول من، کی خورده منگول من، هرکه خورده شنگول من،

هر که خورده منگول من، بیاد به جنگ من.

گرگ جواب می دهد: کیه که اینقدر روی غذای بچه های من خاک می ریزد. من خوردم شنگول تو، من خوردم منگول تو، حالا می آیم به جنگ تو. گرگ نیز پیش آهنگر می رود و به او می گوید: می خواهم با بز جنگ کنم، دندانهایم را تیز کن، آهنگر دندانهای گرگ را می کشد و بجای آنها پنبه می گذارد. گرگ پیش بز برمی گردد. اما بز با یک حمله شکم گرگ را پاره کرده و شنگول و منگول را سالم از شکم گرگ بیرون می آورد. پس از آن شکم گرگ را پر از سنگ کرده و آن را می دوزد. بعد از مدتی که گرگ به هوش می آید احساس شکم درد می کند، نزد آهنگر رفته، آهنگر شکم گرگ را پاره کرده و پس از بیرون آوردن سنگها، آن را می دوزد. از آن به بعد گرگ دیگر سراغ شنگول و منگول نمی رود.

قصه ما خوشی خوشی
به دسته گل روش بکشین

Turayi Ke Oweš Šolu Mikerda

Ya čopuni bida āsēy galaš a sar juvi ow eš midada. Yadafa mivi ta ow šolu vomiyu ma bālēy ju sēyl miku ta ya turayīāsēy ow šolu miku. Migu ēy tura migu bale migu to siče ow šolu mikonēy migu delom mikaše ow šolu bokonam.

Ayāet mēyti ow šolu nakanam ya miši āda mo. Migu bāše. Tura vo čopun mēyenʼapiš gala. Tura mīsu a tu gala zor mixu sir ke zor mixu āxorkār ya miš mofuš vo misu mēyre. Suvāreš vo miu do bokoš a eštan. Hami jura ke mišta ya kaftār mixu a tu qadeš migu kākā tura kojā xodā bera. Tura migu ixām berām a ziārat niēy berēym. Kaftār migu bale. Tura migu bīyo pase menom huni. kaftār suvār vōbi. Hamijura mištan apiš mirasen a ya gorgi. gorg migu kākā tura kojā xodā bara. Migu ixām beram a ziārat niyēy berēym. Migu bale. Tura migu biyō pase menom huni inam suvār vōmiyu. Mišen apiš ta mirasen a ya pelang. Pelang migu kākā tura kojā xodā bora tura migu ixām beram a ziārat niyēy berēym. Migu bale. Migu biyō pas menom huni. Pelang suvār vō miyu. Mišen a pištar mirasen a ya širi. Šir migu kākā tura kojā bora. Migu ixām beram a ziārat niyēy berēym. Šir migu bale. Tura migu biyō pase menom huni.

Iyakidam suvār vō miyu. Do bokoš mišen apiš mirasen aya ruxunēyi ke hiškamušu šu nimišāsa tō vāben yēyra tura ke ya rayi balad bida. Tura migu bāt a ri ruxuna yiz bokonum unāla migen mā munimišāti. Trura migu mom mišā. Amā bāt češtu kur konin. Migen bāše. Tura ya rāyi balad bida aqir mišu ulatruxuna migu ōli češaltu ber konin. Unālam češalšu ber mikonen. Mivinen ta tura rās migu. Tura migu ōli češaltu kur konin ta bayam a utā. Xōlasa mēyti ā ita. aval migen plang bāt xiz boku. Plang xiz mikuamā miyofte ow vo xafa vo miyu. Lengēš mikašen mēyrenšā dar ya xordēyš mixoren boqiš milen a si sobešu. Tura nesbe šō pōmuti bōqi daš mixu vo asxuneš miku azir pōy šir. Sob ke pōmiyen mivinen ta lat plang ni. Migen

ina kiš xardaš. Tura dar mēyre migu har ka eš xardaš asxuneša zire pāšen. Seyl mikonen ta zīr pōy širen. Migen bāt šir saqat konum. hamagali mikonen'a šir vo šir saqat mikonen nesbeš mixoren nesbeš milen a si sobešu. nesb i šō aznō tura lat daš mixu asxuneš miku azie pōy gorg. Sob pō miyen ta lat šir ni.

Bad sēyl mikonen ta asxunēs a ziri pōy gorgen. kaftār vo tura halmat mikonen a gorg vo una saqat mikonen. Tura ya pālto abares' bida ke nesbešari gel kašāla-š mikerda Pore jivaleš gušt gorg miku boqišam mida kaftār migu mom xarda inam sām i to. Kaftāram mixu. Tura migu kaftār biyō ta vāyardum. Vomiyarden tura migu kākā kaftār migu bale migu mo xasamen suvāromko. Kaftār suvareš miku. Hamitōra ke vō migeštan tura āsēy ci eš mixarda. Kaftār migu kakā tura iy sedāy milič čen migu hiči. Agošnayi češ čapom madar avorda āsēy mixoram. Kaftār migu češ mam dāra ta boxoram. Tura česēs dar mēyre mixus' ya kolom namaki mides' mixu. Kaftar migu kākā tura če suren. Tura migu čest xēyli suren. Mišen apištar durāra sedāy i miliča milič ma kaftār migu ōli da če mixorēy. Tura migu a gošnēyi ya češ dam ma dar avorda mixoram. Migu in mam darā ta boxoram. Češ daš dar mēyre vo ya kolom namaki midev. Kaftār kur vō miyu miyofte ari gel. A tura migu če kolayi ta sarom nā kākā tura migu badbaxt mo kola a sari hamatu omnā vo xavar vo nahidin. Mo miš mofu ham omxarda. Tura bāda iy harfa rāš migi mišu.

Qese_y ma_ xas'i xas'i
dasēy gol riš bekašin

روباه آب گل آلودکن

روزی چوپانی به هنگام آب دادن گوسفندانش، ناگهان متوجه می‌شود که آب جوی گل آلود می‌شود. چوپان به سمت سرچشمه جوی می‌رود می‌بیند روباهی مشغول گل آلود کردن آب است. چوپان می‌گوید: ای روباه! چرا آب را گل آلود می‌کنی؟ روباه جواب می‌دهد: دلم می‌خواهد آب گل آلود کنم. اگر می‌خواهی دست از این کار بردارم بایستی گوسفندی به من بدهی. چوپان می‌گوید: پیشنهادت را می‌پذیرم. سپس هر دو نزد گله گوسفند برمی‌گردند. روباه به میان گله می‌رود و پس از مدتی جستجو و بررسی، گوسفندی مُفین انتخاب می‌کند. روباه بر آن میش مُفین سوار شده و به راه می‌افتد. همینطور که پیش می‌رفته است به گفتاری برمی‌خورد. گفتار می‌گوید: کا کا روباه، کجا خدا بُرد؟ روباه می‌گوید: می‌خواهم به زیارت بروم، می‌آیی با هم برویم؟ گفتار می‌گوید: بله. روباه می‌گوید: بیا پشت ترک من سوار شو. گفتار سوار می‌شود. همینطور می‌رفته‌اند به گرگی گرسنه می‌رسند. گرگ می‌گوید: کا کا روباه کجا خدا بُرد؟ می‌گوید: می‌خواهم به زیارت بروم، نمی‌آیی برویم؟ می‌گوید: بله. روباه می‌گوید: بیا پشت ترک من سوار شو. این یکی نیز سوار می‌شود. همچنان به پیش می‌روند تا به پلنگی می‌رسند. پلنگ می‌گوید: کا کا روباه! کجا خدا بُرد؟ روباه می‌گوید: می‌خواهم به زیارت بروم نمی‌آیی برویم؟ پلنگ می‌گوید: بله. می‌گوید: بیا پشت ترک من بنشین. پلنگ نیز سوار می‌شود. کمی که پیش می‌روند، به شیری می‌رسند. شیر می‌گوید: کا کا روباه! کجا خدا بُرد؟ روباه می‌گوید: می‌خواهم به زیارت بروم نمی‌آیی برویم؟ شیر می‌گوید: بله. روباه می‌گوید: بیا پشت سرم سوار

شو. این یکی نیز سوار می شود. همینطور که به جلو می رفته اند به رودخانه ای می رسند که بجز روباه هیچکدام دیگر نمی توانسته اند از آن رودخانه عبور کنند زیرا روباه راهی برای عبور از رودخانه بلد بوده است. روباه به آنها می گوید: من می توانم از رود بگذرم به شرطی که شما چشمهایتان را ببندید. آنها می پذیرند. سپس روباه از همان راه که تنها وی از آن آگاه بوده است به سرعت به آن طرف رودخانه می رود و بانگ برمی آورد: حالا چشمهایتان را باز کنید. آنها چشمهایشان را می گشایند، می بینند روباه درست گفته است. روباه سپس می گوید: چشمهایتان را ببندید تا به نزد شما برگردم. خلاصه روباه به این طرف رودخانه برمی گردد. آنها همه پیشنهاد می کنند که پلنگ باید اولین نفر باشد که از رودخانه بگذرد. پلنگ نیز خیز برمی دارد اما به درون رودخانه می افتد و خفه می شود. آنها پای پلنگ را گرفته و از آب بیرونش می آورند. مقداری از لاشه پلنگ را خورده و بقیه اش را برای روز بعد نگه می دارند. روباه نیمه شب بلند شده باقیمانده لاشه پلنگ را می خورد و استخوانش را زیر پای شیر قرار می دهد. فردا که بلند می شوند می بینند نیمه پلنگ نیست. می گویند: چه کسی آن را خورده است؟ روباه می گوید: استخوان زیر پای هرکس باشد همان کس نیمه پلنگ را خورده است. نگاه می کنند و می بینند استخوانهای پلنگ زیر پای شیر است. می گویند بایستی شیر را سقط کنیم. بنابراین همه به شیر حمله کرده و او را سقط می کنند. نیمه لاشه شیر را خورده و نیمه دیگر را برای فردا صبح نگه می دارند. دوباره روباه نیمه شب باز هم بقیه لاشه را می خورد و استخوانش را زیر پای گرگ قرار می دهد. روز بعد می بینند نصفه لاشه شیر نیست. نگاه می کنند می بینند استخوانهای شیر زیر پای گرگ است. گفتار و روباه به گرگ حمله کرده و او را سقط می کنند. روباه جیبهای پالتوی بزرگی که به تن داشته است پر از گوشت می کند و بقیه اش را به گفتار می دهد و می گوید: من سهم خویش را خورده ام و این هم قسمت تو است. گفتار

هم سهم خودش را می‌خورد. روباه به کفتار می‌گوید: بیا برگردیم. آنها برمی‌گردند. روباه می‌گوید: کا کا کفتار؟! کفتار می‌گوید: بله، می‌گوید: من خسته هستم. کفتار روباه را به پشت می‌گیرد و به راه می‌افتند.

روباه مشغول خوردن گوشت‌های درون جیبش می‌گردد. کفتار می‌گوید: کا کا روباه این صدای ملیچ، ملیچ (صدای جویدن) چیست؟ می‌گوید: چیزی نیست از گرسنگی چشم چپم را درآورده و دارم می‌خورم. کفتار می‌گوید: یکی از چشم‌های مرا نیز بیرون بیاور تا بخورم. روباه یک چشم کفتار را بیرون آورده اما آن را می‌خورد و بجای آن یک قطعه نمک به کفتار می‌دهد. کفتار می‌گوید: کا کا روباه چقدر شور است! روباه می‌گوید: چشمت خیلی شور است. جلوتر که می‌روند باز هم صدای ملیچ، ملیچ دهان روباه بلند می‌شود. کفتار می‌گوید: حالا دیگر چه می‌خوری؟ روباه می‌گوید: از گرسنگی چشم دیگرم را نیز بیرون آورده و می‌خورم. کفتار می‌گوید: چشم دیگرم را نیز بیرون بیاور تا بخورم. روباه چشم دیگر کفتار را بیرون می‌آورد و بجای آن یک قطعه نمک به کفتار می‌دهد. کفتار که از دو چشم محروم می‌شود به زمین افتاده و به روباه می‌گوید: کا کا روباه چه کلاهی سرم گذاشتی! روباه می‌گوید: ای بدبخت! من سر همه شما کلاه گذاشته‌ام (فریب دادم) و متوجه نشدید. من حتی گوسفند مٔفین را نیز خورده‌ام. روباه بعد از بیان این جمله کفتار را رها کرده و راهش را می‌گیرد و می‌رود.

قصه ما خوشی خوشی

به دسته گل روش بکشین

Pirazan ayz amalgar vo nakir monker

Migen ya pirazani bida xēyli sareš a ayaz vo amal vo mibida yaru jār ayāleš eš za vo šuva eš go ēy dāyi aya mo mordam sarom abargak beterāšin ya xordēy ārdam bokonin a tu kapom vo bepeškanin ačeš cārom vo ya xordēy jaftam bemalin a kafanom ta ayar nakir monker anden bālēy sarom piš xošu hesāb bekonen ke mo xēli vaxten mordam. Sāl juvābom naku. Biō ke yaru pirazan mord. Ayāleš šam anden hami kāra šuke. xolāsa šōv aval i qabr nakir monker ma bālēy sareš. Pirazan adar mēyre migu.

Nakir monker mayar hušbar-šarat nis

Kafan pušida vo mid bar saram nis

Nakir monker migen ēy pirazan injo jōy ayaz amal ni. Har kāri et kerd injo bāhāt juvāb a pas ādēy.

Manzur inan ke tu ou donyāya moč hama migiren.

Qesēy mā xaši xaši
Dasēy gol riš bekašin

پیرزن حيله گر و نکير و منکر

می‌گویند: پیرزنی بوده است حيله گر و بدکار (اخذ و عمل‌گر) روزی از روزها فرزندانش را به نزد خود می‌طلبد و به آنها می‌گوید: فرزندانم! اگر من مُردم، موهای سرم را با تیغ بتراشید، مقداری آرد در دهانم بریزید و به سر و هیکلم نیز آرد پاشید و مقداری جَفَت نیز به کفم بمالید تا وقتی نکیر منکر بالای سرم می‌آید فکر کند من خیلی وقت پیش مرده‌ام و با من سؤال و جواب نکند. خلاصه روزی پیرزن فوت می‌کند، فرزندانش نیز به همان وصیتی که مادر کرده بود عمل می‌کنند. شب اول قبر نکیر منکر سراغ پیرزن می‌آید، پیرزن به او می‌گوید:

نکیر منکر مگر هوش بر سرت نیست

کفن پوسیده و مو بر سرم نیست

نکیر منکر می‌گوید: ای پیرزن اینجا، جای حيله گری نیست هر عملی در دنیا

انجام داده‌ای اینجا بایستی حسابش را پس بدهی!

منظور این است که در آن دنیا دست همه کس رو می‌شود و با حيله گری

نمی‌توان از چنگ عدالت الهی و نکیر منکر گریخت.^{۷۰}

قصهٔ ما خوشی خوشی

به دسته گل روش بکشین

فصل یازدهم

واژه نامه

A

nimišu

انکار می‌کند

B

abēyn از میان (مردن)

āde بده:

a پیشواژه فعلی به معنی به

ādam نوکر

āma عمه

amo به من

a حرف اضافه = به

Mo = ضمیر اول شخص

مفرد منفصل = من

aras تیر چوبی خانه

ārg کام، سقف دهان

arxaloq جلیقه زنان

aska آنقدر (بسیار)

asxun استخوان

axu خلال دندان

میخهای کوچک چوبی که برای وصل

کردن تکه چادر موئی مورد استفاده

قرار می‌گیرد.

aya اگر

azire زیر

szire-bār زیر بار نمی‌رود -

bādam بعد هم

bākelāra فریاد بلند ناشی از درد

bālyun هواپیما

bāsi بستی

band عیب گرفتن

bayam بیایم

bahāsi بایستی، باید

bari بلوط

balg-i- guš نرمه گوش

bāfa مجموعه چند دسته گندم یا جو

bayal بازو

bālang خیار

bedes وجب (:بدست)

bejekum فرار کنیم

bēl بهل: بگذار، اجازه بده

bešam بروم (:بشوم)

bi بی‌بی

bidan بوده‌اند

bodalā	ساده، کودن، بی دست و پا	čenāka	آخوندک (سیدک)
bok	سوراخ تنه درخت	čengāl	ترید نان باروغن
bona	بنه نی (درخت نی)	čeng	نوک پرنده / قله کوه
bōpir	پدر بزرگ مادری یا پدری	čerik-perik	صدای سرخ کردن
borzong	مژه		غذا
boškof	شکوفه	češalet	چشمه‌های
borgin ۱	آب‌چک	češ	چشم
bot/gori	گلو	al	نشانه جمع
bōyza	بادبزین	et	ضمیر متصل دوم شخص مفرد
bugardana	غلطک (بام‌گردان)	četen	چه اتفاقی برای افتاده است؟
bun	بام		(چه شده است؟)
buna	بهانه	čilak	شاخه خشک و باریک درخت
bur	شاخه انگور یا انجیر	čirka	ضجه کودک از گرسنگی و ...
burakēy	گرسنگی شدید	čišak	دریچه قلعه یا خانه جهت
			ارزیابی از موقعیت اطراف خانه یا قلعه
			در زمان تهدید و یا محاصره دشمن
		čoft	دکمه لباس / قفل بست در
		čol	سنگهای انباشته از ریزش کوه
čagla	فضولات مرغ (باکیان)	čom	سرماخوردگی و هر بیماری واگیر
čāla	اجاق (اجاق وسط اطاق)		و ساری دیگر
čam	کناره مسطح و چمنزار رودخانه	čondor	چغندر
čan	چند		مثل: (condor ta piyaz šokrl-i xodā)
čatrak	پرچم گل		یا کاجی بهتر از هیچی است

darfo-dul	ظرف و ظروف
čopkorak / درگوشی صحبت کردن	(ظرف و مَرَف)
γot botak	گاوا آهن
čotondon لو دادن / برای کسی زدن	گیج
čula خارپشت	قلب
	مادر
D	دیروز / دیگ خوراک پزی
da دیگر	دم / دنبال، عقب سر کسی رفتن
dadam خواهرم	دنبال
dada = خواهر	دنبالشان
M = ضمیر اول شخص مفرد متصل	تهیهگاه
dak انجیر نارس / درختی شبیه به درخت	درخت نورس بلوط
انجیر که میوه آن جهت بو دادن یا لقاء	توقف کوتاه / به کسی سر زدن
انجیر بکار می رود	دونصف
dalāk آرایشگر	حبوبات داخل آش
da yaz/duz شکاف باریک دیوار یا	درست
ظروف شیشه ای و سفالین	دو شاب (شیره انگور)
dang میوه نارس	دوتا
dār درخت بلوط	دخترانی
darēy-anger نام دره ای در نزدیکی	دلویا دول آب خوری
قریه گاوکشک	مترسک
darf ظرف	

E

	گروه، معمولاً برای حیوانات بکار	gal
	برده می‌شود	
Engār	مثل اینکه	(gal-i-gorāz)
Eš-vāsa	همراه برد	gala-gond/
	چیزی از روی زمین برداشتن (vasadan)	Gola mā/Madxul

gārešt آروغ

gel خاک - گل

gemna للک / درشته گندم، که مانند

برنج پخته و با ماست و یا رب انار

می‌خورند.

faq کام

(faq-se) کام سیاه / کسی که نفرینش شپش

مؤثر است مثل: آدم چشم‌شور گیرذنان

fekidan فرار، بدون اطلاع محلی را

ترک کردن

fer پریدن / پرواز

fitfituk سوت / سوتی که از شاخه گندم گل مژه

یا نی نازک درست می‌کنند

gomborak/gond-borak عنکبوت

gor نوک / تکبر و خودخواهی

gorda قلوه

goriyak زبان کوچک

gošna گرسنه

ga گاه / صبح زود / سحر

gardalila گردباد همراه با خاک

G

gospor لبه / رگه نرم کوه که در زیر

خاک پنهان است

got	بزرگ	i-zora	امروز ظهر
gozak	فوزک پا		

J

H

	jar	دعوا، زدو خورد	
hā	jēs	فرار کرد / گریخت	
hā kak	jazval	جدول آب، جوی آب	
hāle	چگونگی	jinā	خارش
halmat	حمله	jira	بچه نوزاد گراز
hamdād	هم سن	juz	آویزان
hamčeni	همچنین، اینطور		
hani	هنوز		
haqa	یخه		

K

hasal	عسل		
hēylaqa	الا کلنگ	kāč	اعوج، لوچ
hima	هیزم	kač	دندان گرفتن
Hamijura	همینطور	kaha	دندان آسیا - آرواره
		kalur	دیوان، مجنون
		kang	نخ لباس (تار مو)
		kapak	آخرین بازدم مرگ
		kaša	مرتب، بار
injo-sam	اینجا هستم	(do so kaša)	دو سه بار

I

kel	درخت کبالک / صدای مخصوصی	korz	پوست بنه و بادام
	که زنان هنگام عروسی از گلو بیرون	korza	کرت
	می دهند	koškak	کوچک
kelākak	پشت زانو	kōšur	سیلاب
keland	کلنگ	kota	باند زخم
kelič	انگشت کوچک دست / کروک	kota-mala	پانسماں کردن
kep	پر	kotolak	تنه درخت خردشده
ker	گوشه / پنهان شدن	koxin	کوژپشت
kerenjāl	خرچنگ	kurak	دمل چرکین
keverak	مسخره کردن / شوخی	kul	شانه، دوش
kiča	کوچه	kurmenj	تراخمی
kišara	راه باریک	kuvangel	کلوخ بزرگ
kočak	یکی از سنگهای سه گانه اجاق	kuvazm	یک نوع سنگ رسوبی
kodak	جیرجیرک		
kolāyča	کلاه کوچک زنان		
kolik	کلوک (ظرف سفالین)		
kolim/guk	استخوان کفل		
kolom	کلوخ	Laya	شاخه
kom	شکم / معده	Layat	لگد
kombuk	شکم گنده	Lamr	ماسه رودخانه
konjor	وشگون، نیشگون	Lamti	تنبل
kori	نوزاد الاغ	Lār	تن، بدن
koru	آرنج		

L

غ = γ

استفاده قرار می‌گیرد

γasil	جو سبز	Maš-Māreqa	خناق
γejelak	قلقلک	Mātak/nēyni/gāxāra	گهواره
γeṣṢa	صدای ریزش آب	Mavāl/kenārāb	مستراح
γez	جوش آمدن آب	Māyal	ماها (ما را)
γiz	جهیدن، پریدن	Māza	تیره پشت
[γiz-miku-a-dar]	بیرون می‌پرد	Mena	مگر نه

Merd مرد

Mēynār چارقند (روسی توری)

Mēyti می‌آید

Mid مو

Māde به من بده Migrayen گریه می‌کنند

Mač بوس Mikorčane می‌جود

Mahal اعتنا korčondan چیز سفتی را با دندان خرد

Maj مغز کردن و خوردن

Mājuma سینی بزرگ Miliča صدای دهان هنگام خوردن غذا

Mala شنا Minen می‌گذارند

Mayāz ناز کردن، عشق‌بازی Mišo reneš غسلش می‌دهند

Mam من، هم Misu می‌گیرد / می‌سوزد

Mantil اهرم، دیلم Mišu می‌رود

Maš زنبور، عسل Mišta می‌رفته است

Mašk، پوست حیوان دباغی شده Mixu می‌خورد

که برای حمل و نگهداری آب مورد Miyore می‌برد

M

Mod-baxt	آشپزخانه	naštan	نرفته‌اند
Mof	آب بینی	navangu	نوزادی که قبل از نه‌ماهگی
Möl	حمله/بی‌خبر و بی‌پروا وارد شدن		متولد شود
Mol	پشت گردن	neheb	نهیب
Mor	گرد	noft	بینی، دماغ
Morāfa	کشمکش	noyri	اولین فرزند خانواده
Morvōri	دندان شیری		
Mošk	موش		

Moštak یک نوع نان که ضخیم‌تر از نان تیری است

O

Moštoloq	مژده‌گانی	oftin	آستین
Mu-ma	می‌خواهیم	ojida	سوراخ - سوراخ
Murak ۱	پشه ریز و سفیدرنگ که بصورت دسته‌جمعی پرواز می‌کنند	ōlu	دائی
		ona	بگذار
		owra	اسباب و وسایل منزل
		orob	کج
		ōrsi	کفش چرمی

N

		osu	بگیرد/ازدواج کند/ستانیدن
Nadumeš	ندهیمش (به او ندهیم)	(šā ešma-širin osu)	شاه می‌خواهد با
nahā	جلو، پیش		شیرین ازدواج کند
nāj	جر زدن در بازی	owxun	کوبیدن خرمن
nār	انار	ōy	ای، هی (ازحروف ندا)
nārāat	ناراحت	oyor	اوقات (خلق)

P

	perrešt	لرزش موقع مرگ
	persik	پرستو
	pēt	وجین
	pik	میان تهی، خالی
pal	piliš	تکه چوب جدا شده از تنه درخت
pal-pal		گاهی به معنی نژاد و نسل و نتیجه هم
pača		بکار می‌رود)
pana/panaku-naki	pōmiu	بلند می‌شود
papak	porg	خوشه انگور
par/Ra	pors	سؤال، پرسش
pārč	portāk	هیكل، سرو صورت و بدن
parra	pōtil	دیگ بزرگ
parig	puz	دهن
parparuk	pus	پوست
paru		وصله
pasaruk		پی آمد
pasō gon		پس انداز - اندوختن
pati		خالی / برهنه / بدون پوشش
pela	qad	به
penje	(qad-dim-asp)	به دم اسب
penj-i- šādat	qad	بالا، اندام، اندازه
	qalamōjāk	معلق زدن / پشتک
perd	qalam	ساق پا

Q

qars	قصر	ru	رودخانه
qorbak/baq	قورباغه		
qoroqorozuk	سیبک زیر گلو		

S

R

	šarbatin	کاسه کوچک
	šapalāk	سیلی
rad	عبور/پی	šār
rad-vō miu)	عبور می کند، می گذرد	saranēy
raha	شته	šat-i-das
rašt	خاکستر اجاق	savā
ravan	لاستیک	sed
ravaniy	کفشی که از تیوپ یا لاستیک	šekam-raveš
	درست می کنند	sek-nek
rayi	راهی، یک راه	sel
ri	صورت/روی هر چیز	šelal
ripak	لگد (لگد جفت)	šen/hen
ripalu	درشته بلوط کوبیده	severak
riš	رویش	
(š)	ضمیر متصل سوم شخص مفرد	sevil
rivari	لایه روی ماست، یا رویه هر	sēyl
	چیز دیگر	ši
rošmiz	موریانه	sibak
		میوه نارس و پشمالوی بلوط

siče	برای چه، چرا	sur	شور
sikak	سکسکه	šuvār	شیب تند تپه
širakaš	ترش پیاله	suvarasa	فامیل / نژاد
sir ku	هاون چوبی بزرگ		
siš	برایش		
sišu	برای آنها		
si:	برای		
šu:	آنها	ta	تا
sizan	سوزن	tā dam	بتو بدهم
sizane-dalil	سوزن جوال دوز	tadu	سوسک
sokoli	با ته آرنج ضربه زدن	taja	جوانه
šola	دمی / دمپخت	takēy	کنار، پهلوی
song	بچه خرس / گراز	tamadā	مثل اینکه
songa	نق زدن بچه	tarmak	وسیله گچ کوبی دستی
sōruk	واسونک	tamum	تمام، همه
sos	شش / ریه	tanaga	آب بند
šo-sarešu-dar-ma	به شب برمی خورند	tanira	تنوره (مخزن استوانه‌ای)
sot	سبوس		آب آسیاب)
sōvila	ساده لوح	tarka	شاخه نازک درخت
sul	تخته سنگ طبیعی	tārma	ایوان
su	نژاد / دید چشم	tāskabāb	قابلمه
sum	یخبندان	tašmal	خاک انداز
šu-miyasa	می خواسته‌اند، قصد داشته‌اند	taxča	رف (طاقچه)

T

tazbit	تسبیح	toxm	بذر
teyerg	تگرگ	toxš/toxs	بی‌باک
tekka	لقمه	tradimid	درخت نوری بلوط روباه
telanguš	سیلی	tura	روباه
tella	قطره		

tengel آب یا غذائی که وارد نای شود
و باعث سرفه گردد

tengera وسیله‌ای فلزی است که کار

شیشه و پستانک می‌کند

tever خسته

tila توله، بچه حیوانات حرام‌گوشت

tiluq انگل

tipuz وصله چرمی نوک ملکی

tit توت

ti zōun لکنت زبان

tok چکه

tōli تاحالا

tolma تنه درخت

tor دنبال کار / سراغ کسی رفتن /

خلطیدن

torbak تربچه

tōva قسمت پهن کوه

tōv تب

unāla آنها (= پریان) مردم این روستا

معتقدند که نبایستی از پری نام برد به

همین دلیل از ضمیر جمع اشاره به

دور (آنها) استفاده می‌کنند

azunā جن

uvanam به‌بندم (در اینجا به‌بافم)

V

vaila تازه، حالا!

vakalila جیغ و داد

vāko باز کن

vāmēyda پژمرده

varbāzondan تحریک کردن

varzā	گاو نر (گاو خیش)	xeneš	خارش
vaxša	عطسه	xer	گلو، گردن
vāya	آرزو	xer	حلق
vazarq	محکم ضربه زدن	xerōš	خراش
vel	رها، آزاد	xin	خون
vel-miku	رها می‌کند	xiyār-gorgu	هندوانه ابو جهل
vēysak	به ایست	xol	آدم ساده / بی عقل / حبه آتش
vōmigešta	بر می‌گشته	xomu	خودمان
vō	باز، بر	xordēy	مقداری، کمی
vōmiši	فرو می‌رود	xorus-xunun	خروس خوان، صبح زود
(xār-vōmiši-a-pāš)	به پایش خار فرو	xoš	خودش
	می‌رود	xotu	خودتان
vōtura	عود بیماری	xum	خام
vōy-nasu	نهایستند		

Y

X

		yahō	ناگهان، یکمرتبه
xačak	کچه	yakašayi	ناگهانی، یکمرتبه
xāg	تخم مرغ (خایگ، خایه)	yamān	خناق
xāk/xāksun	دفن کردن مرده، قبرستان	yaru	یک روز
xal	کج		
xaš	خوش، شیرین		

Z

	zıl	سیخ شدن مو از ترس و یا از عصبانیت
zārāb	zok	پرچم گندم یا جو
zardak	zuni	زادگان
zeltar	زودتر	

۱. brug = ابرو = brugen = ابرویی (پهلوی ساسانی)

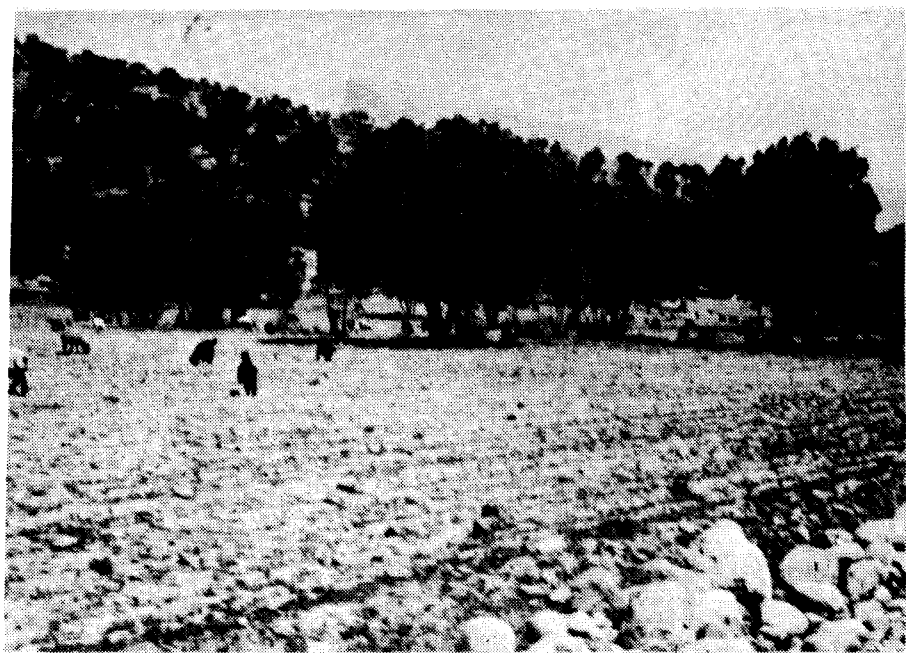
۱. pertak (درکازرون)

۲. پیشواژه فعلی = به na ظاهراً برابر neh! نه فارسی است به معنی بگذار.

۱. paru-hom-rang ضرب المثل / کسی که هم‌شان و درخور معاشرت است.



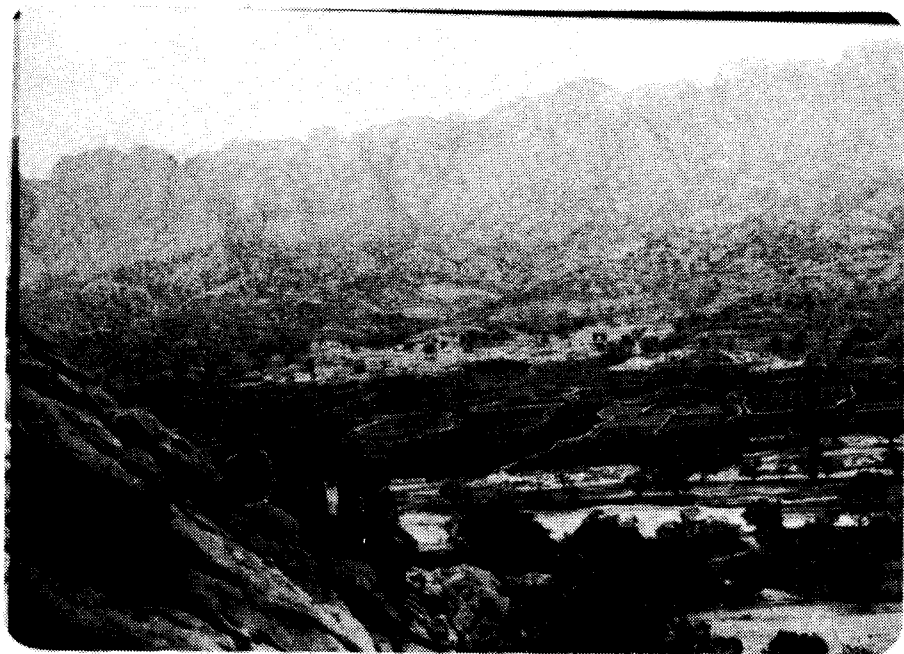
دورنمای باغهای اناری معروف به آب ریحان و آب نیم



منظره هفتگس



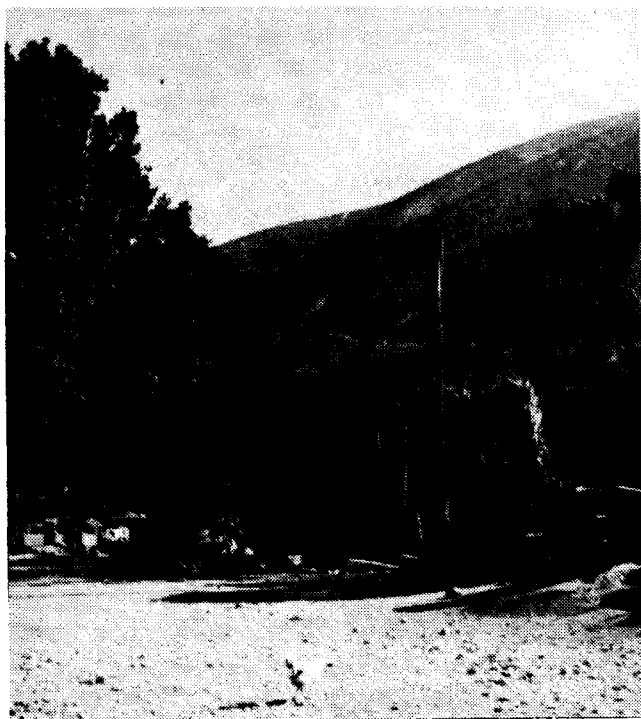
منظره گاوشک



منظره‌ای از باغات اناری و زمینهای آبی (فاریاب)



دورنما و منظره باغهای اناری گاوشک وسطی



منظره باغهای اناری (سرکت)